

ماه خورشيد نما

مؤلف: اصغر شهبازی

ناشر: ستاد اقامه نماز

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: پاییز ۷۹

چاپ: مهر - قم

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

سخن ناشر

تقدیم به استاد ارجمندم:

دکتر محمد جواد شریعت

سعدی:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

[صفحه ۵]

مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

سال، فصولی دارد و عمر اصولی. بهار زیباترین فصل فرخندگی است و جوانی بهترین اصل زندگی. جوانی بهار زندگی است و روزگار ارزندگی. نهال عمر انسان در بهار جوانی به گل می‌نشیند و جهانی را به تأمل می‌نشانند. بهار جوانی، فصل حیات و حرکت است. خون سبز زندگی در رگ های سرخ جوان، سرود برازندگی می‌سراید و پلیدی و پستی را از سیمای بندگی می‌زداید.

جوان بر بلندای افق امید چون چشمه ی خورشید می‌تابد و بر سیمای عزت، ذره‌ای پلیدی ذلت را بر نمی‌تابد. گام استوار جوان، غرور کوه را در هم می‌کوبد و بر خشم و خروش امواج بر می‌آشوبد.

جوان، سینه‌ای بی‌کینه دارد و دلی چون آینه، جوینده ی حقایق حیات است و پوینده ی شقایق نجات. سخن حق را با شوق می‌پذیرد و با باطل سرسختانه می‌ستیزد. آینه ی فطرتش پاک است و آبگینه ی خلقتش تابناک.

رشته ی وابستگی جوان به دنیا باریک تر است و به خدا نزدیک تر. فطرت پاکش از پلیدی زدوده است و هنوز به دنیا نیالوده. پیوندش با خدا استوار

[صفحه ۶]

است و پیمانش پایدار. اگر جامعه او را نیالاید، فطرتش جز خدا را نمی ستاید. خدا در جان جوان، حضور دارد و بر باغ دلش بلور می بارد. نماز، حریم یار است و جوان فارغ از اغیار با او گفت و گو می کند و در محراب عبادت یار برای عبودیت دلدار، قامت می بندد. قائمه ی حیات را به اقامه ی مناجات می پیوندد.

او در مجال فراهم آمده، ارمغان بزم حضور را در اوراق دفتر به دیگران تحفه می دهد، او می خواند و می اندیشد و یافته های خود را با قلم عشق و بندگی می نگارد.

مسابقه ی جوانان نویسنده و نویسندگان جوان فرصتی بود تا بتوانیم اندیشه های بکر و بدیع جوانان را در کنار هم به تماشا بنشینیم و از این گلزار اندیشه، دسته هایی را ببندیم و به نماز باوران، هدیه کنیم. اینک داستان هایی کوتاه از ۳ دفتر برگزیده ی آثار جوانان نویسنده و نویسندگان جوان را در اولین مسابقه ی بزرگ تألیف کتاب درباره ی نماز، تقدیم خوانندگان محترم می کنیم. امید است برای همیشه ی ایام بندگی حق و خدمت خلق، فرهیختگی و اندیشه ورزی، سیر و سلوک جوانان ما باشد.

معاونت تحقیق و تألیف

ستاد اقامه ی نماز

[صفحه ۷]

پیش گفتار

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

مَنْتِ خدای را - عَزَّ وَجَلَّ - که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش، مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود ممدّ حیات است و چون برمی‌آید، مُفَرَّحِ ذات. پس در هر نفسی، دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی، شُکری واجب.

این بنده‌ی حقیر در خردادماه سال ۱۳۷۷ هجری خورشیدی متوجّه شدم ستاد اقامه‌ی نماز، در سطح کشور مسابقه گونه‌ای در خصوص تألیف کتاب درباره‌ی نماز، ترتیب داده است. برای اطلاع بیشتر به اداره‌ی آموزش و پرورش محل خود، مراجعه نمودم و از موضوعات مورد نظر، اطلاع حاصل کردم. یکی از این موضوعات، «تجلیّ نماز در ادبیّات فارسی» بود. این موضوع از همان ابتدا بنده را به تحقیق واداشت و چون در این رشته تحصیل کرده بودم، می‌دانستم ادبیّات غنیّ فارسی، سرشار از روح بلند معارف اسلامی است و خواستم تا به این وسیله به همگان این مدّعا را، ثابت کنم. برای این کار به جست و جو و بررسی در متون ادب فارسی پرداختم و بعد از مدّتی فهمیدم که وارد چه دریایی شده‌ام.

چو عاشق می‌شدم، گفتم که بُردم گوهرِ مقصود
ندانستم که این دریا، چه موجِ خون‌فشان دارد

به هر ترتیب و با جمع‌آوری اکثر متون ادبی به تحقیق در این زمینه پرداختم و با بضاعت علمی ناچیز خود، مطالبی نه درخور اساتید بزرگوار،

[صفحه ۸]

تهیه کردم و نمی‌گویم آنچه از نماز در ادبیّات فارسی وجود دارد همین است که بنده تحقیق و جست و جو کرده‌ام. بلکه می‌گویم در مورد نماز، گفتنی‌های بسیار گفته شده و ناگفته‌ها باقی است و راه همچنان برای جوانان و نویسندگان متعهد اسلام، باز است تا در این مسیر الهی حرکت کنند و قلم به دست گیرند. در پایان با سپاس بیکران از درگاه ایزد منّان، از تمامی صاحب‌نظران و استادان بزرگ علوم اسلامی و ادبیّات فارسی خواهانم که از راهنمایی و ارشاد این شاگرد خود، دریغ نورزند. «و مِنَ اللّهِ التوفیق»
(اصغر شهبازی - شهریور ۱۳۷۷ هجری خورشیدی))

مقدمه

بنده برای گردآوری مطالبی در خصوص «تجلی نماز در ادبیات فارسی» ابتدا به جمع‌آوری متون ادبی پرداخته، بعد از جمع‌آوری اغلب متون، به جست و جو و تحقیق در ادبیات فارسی پرداختم. در حین کار، بارها به مطالبی برمی‌خوردم که برای خودم، هم تازگی داشت. معانی متفاوت از نماز، دیدگاه‌های مختلف، حکومت‌های مختلف و آثار حکومت‌ها در روند دینی شدن اجتماع، همه‌ی این‌ها، سعی شد در جای خود به صورت مجزاً بحث و بررسی گردد.

اما آنچه در این کتاب می‌خوانید، شامل سه بخش است:

در بخش نخست، مختصری پیرامون ایرانیان و اسلام در گذرگاه تاریخ آورده شده است. هدف در این موضوع این بوده که ابتدا مشخص شود، ایرانیان چقدر از اسلام تأثیر پذیرفتند و چقدر به اسلام خدمت کردند. دیگر این که این خدمات را به چه وسیله‌هایی به جامعه عرضه کردند. در ادامه‌ی این موضوع به عنوان «ادبیات فارسی و معارف اسلامی» در بخش دوم کتاب می‌رسیم. شما در آن بخش خواهید دانست که، یکی از علومی که به گسترش و نفوذ اسلام خدمات زیادی نموده است، علوم ادبی ایران است. شعرا و نویسندگان فارسی زبان ما، همواره از این موضوع، مطلع بوده که آنچه به زبان شعر و متون ادبی عرضه شود، گستره‌ی بیشتری را در می‌نوردد و اثر بیشتری می‌گذارد. با اثبات این مدعا که ادبیات فارسی با معارف اسلامی، آمیختگی بسیاری دارد، وارد بخش سوم کتاب یعنی: «تجلی نماز در ادبیات فارسی»

می‌شویم. در این بخش ابتدا در خصوص نماز، عبادت و پرستش، سخن رانده شده و با تجزیه و تحلیل ابعاد آن شواهد معتبری از متون ادبی برای هر کدام استخراج گردیده است.

بعد از آن، خصوصیات و شرایط نماز در ادبیات فارسی، مورد شرح و توضیح قرار گرفته است. سپس پیرامون مقدمات نماز، سخن رانده‌ایم و در ادامه، تجلی انواع نماز در متون ادب فارسی، مورد بحث قرار گرفته است. سپس پیرامون معانی و ترکیبات فعلی نماز، صحبت شده، بعد از آن، تجلی احکام شرعی و ارکان نماز در ادبیات فارسی مورد بحث، قرار گرفته، سپس نماز و صنایع ادبی و در ادامه به ترتیب: نماز و دعا، نماز در فولکلور، نماز در اشعار و ادبیات معاصر و نماز و حکایات، زینت بخش ادامه‌ی کتاب هستند. در پایان، ضمن درود و سپاس بیکران به درگاه احدیت (او که مرا واداشت تا در زمینه‌ی نماز این سرچشمه فیض الهی قلمی بلغزانم) و ضمن تشکر از همه‌ی کسانی که در انجام این اثر مرا یاری دادند، همواره چشم به راه نظرها و پیشنهادهای استادان و بزرگواران علم و ادب ایران هستم و امیدوارم با نوشتن این کلام مختصر توانسته باشم گامی در جهت نمازی کردن جامعه‌ی خویش بردارم.

اصغر شهبازی - شهریور ماه ۱۳۷۷

هجری خورشیدی

[صفحه ۱۳]

ایرانیان و اسلام در گذرگاه تاریخ

در سال ۲۱ (ه. ق) امپراتوری عظیم ساسانی، به دنبال نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی و فاصله گرفتن زمامداران از عامه‌ی مردم، از درون، متلاشی شده بود و در برابر سپاه تازه نفس و فداکار اسلام به زانو در آمد. [۱].

ایرانیانی که به همراه فرماندهان ساسانی، به نبرد با مسلمانان در محل قادسیه، آمده بودند، با مقایسه‌ی اوضاع نظامی، جنگی و توان برتر خود، نسبت به اعراب بادیه‌نشین، که با کمترین امکانات به جنگ آمده بودند و سرانجام پیروز شدند، به نیرویی بالاتر از توان و قدرت افراد پی بردند و در نهایت با شکست امپراتوری ساسانی، از اسلام با آغوش باز، استقبال کردند.

با ورود اسلام به ایران، تغییرات اجتماعی و فرهنگی وسیعی در ایران

[صفحه ۱۴]

آغاز شد. پس از فتح ایران، عده‌ای از اعراب مسلمان در این کشور، استقرار دائمی یافتند و ترکیب اجتماعی ایران را تا حدودی دگرگون کردند. بخش عمده‌ی جمعیت ایران در قرن نخست هجری، مسلمان شدند.

علاقه‌مندی ایرانیان به اسلام، به رغم مخالفت‌ها و تحقیرهای بنی امیه آن چنان بود که تنها پس از نیم قرن از فتح ایران، نسلی از ایرانیان دانشمند آگاه به اسلام و هویت ملی خود ظهور کردند [۲]؛ تا جایی که بسیاری از این افراد بی‌نام و نشان توانستند به مدارج علمی بالاتر از تازیان هم دست یابند. برای اثبات این مدعا، کافی است نام سیبویه فارسی، بزرگ‌ترین عالم علم نحو و شاگرد او اخفش و خلیل بن احمد، استاد سیبویه، واضع علم عروض را، در این جا بیاوریم و هم چنین افرادی نظیر: ابن مقفع، نوبخت اهوازی و ابراهیم بن حبیب الفزاری، که در مقابل خدمات اسلام به ایرانیان، در انتقال معارف ایران، به قلمرو فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، سهم عمده‌ای داشته‌اند. [۳].

بدرفتاری امویان و سپس عباسیانی که خود به عنوان عامل اولین حرکت نشان دهنده‌ی مخالفت با تحقیر نژادی از سوی ایرانیان بودند، ایرانیان را همواره برای برداشتن گامی استوارتر در تحقق اهداف اسلامی مصمم می‌کرد و ایرانیان منصف را وامی‌داشت که حساب تازیان و بنی امیه متعصب را از اسلام واقعی جدا کنند و در عین تابعیت از اسلام به حفظ آثار و هویت ملی خود نیز بپردازند.

به دنبال این تفکر، برای اولین بار، فرمانروایان ایرانی، حکومت طاهریان

را به وجود آوردند. و در سایه‌ی این آرامش، نیشابور به یکی از مراکز مهم فرهنگی جهان، مبدل گردید و مردم با آرامش بهتری به نشر اسلام و حفظ هویت ملی خود پرداختند.

در زمان صفاریان، یعقوب با وجود آن که مسلمان بود؛ زبان عربی نمی‌دانست و به شاعرانی که او را به زبان عربی مدح می‌کردند، می‌گفت: «چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟» [۴].

اما با همه‌ی این احوال، اندیشه‌ی اسلامی روز به روز در آثار و افراد این سرزمین رسوخ می‌کرد و با فرهنگ و هویت ایرانی، آمیخته می‌شد.

سامانیان، با ابراز اطاعت ظاهری از خلافت بنی‌عبّاس در واقع خود را از مناقشات سیاسی، کنار کشیدند و به جای آن با اتخاذ سیاستی میانه، فعالیت فرهنگی و خطّ مشی حمایت از شاعران و نویسندگان و دانشمندان فارسی زبان را در پیش گرفتند. شاعران این عصر، بیشتر به بیرون واقعیت حیات نظر داشتند. مفاهیم ذهنی آن‌ها از قلمرو مفاهیم اخلاقی نمی‌گذشت و بسیاری از این تعالیم اخلاقی با جلوه‌های مشابه آن در اندیشه‌ی اسلامی، تلفیق شده بود؛ گویی بنیان‌های خردمندی و خردگرایی که از فرهنگ استوار ایران قبل از اسلام بازمانده بود بار دیگر در چارچوب فرهنگ اسلامی، آزموده می‌شد.

در زمان زیاریان، فرمانروایان آل زیار، در آغاز ضدّ عرب بودند؛ تا جایی که برخی از آنان را متهم به بی‌دینی می‌کردند. اما از میان آنان فردی چون قابوس برخاست که خود عاشق ادب عرب بود و شعر عربی نیک می‌گفت و رسائل عربی با نثری شیوا از خود برجای گذاشت و این بدان معنا بود که

اینان در فرهنگ اسلامی، هضم شدند. [۵].

در عهد غزنوی، محمود غزنوی گروه‌های مخالف خود را چه از جهت منافع و چه از جهت مذاهب، سرکوب می‌کرد؛ که مهم‌ترین آنان شیعیان بودند. کافی است به برخورد محمود غزنوی با حکیم ابوالقاسم فردوسی در پایان سرودن شاهنامه، نظری بیفکنیم. او در این زمان با وانمود کردن این که پیر و خلیفه است، گروه‌های زیادی از مردم ایران را

به دلیل مخالفت با عقاید خود، کُشت. اما لشکرکشی‌های او به هند باعث نفوذ اسلام، به شبه قاره‌ی هند شد و در گسترش و نفوذ اسلام، عامل مؤثری بود.

بعد از محمود، مسعود هم کسانی را که با او اصطحکاک منافع داشتند از میان می‌برد. از جمله‌ی این افراد ابوعلی میکائیلی معروف به حسنک وزیر است که دارای سرنوشتی ممتاز گردیده است.

در عهد سلجوقی، به دلیل بودن دو وزیر کاردان و شایسته به نام‌های خواجه نظام الملک و عمیدالملک کندی در دربار، گسترش فرهنگی از همان جا شروع شد و در همین زمان است که سلجوقیان با اسماعیلیان شیعه و طرفدار دولت فاطمی در مصر به جدال برمی‌خیزند و اسماعیلیان در این میانه دست به تلاش‌های بزرگی می‌زنند و با ترور افراد دولتی، عقاید خود را گسترش می‌دهند و باعث نفوذ بیشتر این مذهب در میان ایرانیان می‌شوند؛ تا این که در زمان خوارزمشاهیان قسمت اعظم جهان اسلام بر اثر بی‌کفایتی حاکمان خوارزمشاهی، دچار فاجعه‌ی خونبار مغول گردید و سرزمین ایران به دست مغولان افتاد.

[صفحه ۱۷]

مغولان مدتی که از کشورگشایی‌های خود دست کشیده بودند می‌خواستند در سرزمین‌هایی که مردم آن با فرهنگ ایرانی و اسلامی، پرورش یافته بودند به کشورداری بپردازند. آنان پی بردند ادامه‌ی حاکمیت فرمانروایی غیرمسلمان، بر مردمی مسلمان، تنها درگیری و شورش را افزایش می‌دهد. [۶].

به دنبال این تفکر و با ورود خواجه رشیدالدین فضل‌الله به عنوان وزیر به دربار غازان خان، خود غازان، مسلمان شد و به دنبال او، لشکریانش نیز به اسلام گرویدند و این بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نشانه‌ی عظمت و شکوه اسلام و ایران است که توانست قبایلی صحراگرد و با فرهنگی متفاوت را در خود، هضم و جذب نماید.

پس از فروپاشی ایلخانان مغول، در گوشه و کنار کشور ما، حکومت‌های محلی سر برآوردند. با قیام سربهداران و شعار: «سر به دار می‌دهیم / تن به ذلت نمی‌دهیم» گروه‌های مذهبی شیعه هم، دست به قیام زدند و با اتحاد سربهداران دیگری از سمرقند و کرمان و اصفهان و مازندران حکومت سربهداران را برای مدتی نزدیک به نیم قرن تشکیل دادند. اما اختلاف میان رهبران مذهبی و سیاسی در دولت سربهداران و ضربه‌ی نهایی که تیمور به آن‌ها زد این دولت، سقوط کرد.

اوضاع سیاسی ایران در زمان تیموریان آشفته و نابسامان بود. تیمور با تحکیم دولت در ماوراءالنهر، خراسان، سیستان و قندهار را گرفت. قلمروی که تیمور تصرف کرده بود بسیار پهناور بود و پس از مرگ وی چون سازمان و

[صفحه ۱۸]

تشکیلات نیرومند سیاسی از او باقی نمانده بود، بلافاصله تجزیه شد.

در این میان گروهی از ترکمانان به نام قراقویونلوها در غرب ایران به قدرت رسیدند. یکی از آخرین سرداران تیموری که در مقابل قراقویونلوها ایستاد، شاهرخ بود؛ که خدمات وی در زمینه‌ی فرهنگ و هنر بسیار است. برای نمونه، مسجد گوهرشاد در مشهد توسط همسر وی بنا نهاده شد.

در نهایت به دنبال ضعف عمده‌ی تیموریان، ترکمانان با غلبه بر عثمانی‌ها، توسط شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ (ه. ق) سلسله‌ی صفوی را تشکیل دادند. از این زمان به بعد دین اسلام در میان ایرانیان با خوی و خون آنان عجین شده و مردم هر اثر و فعالیتی را از اسلام، جدا نمی‌دانند و به همین خاطر ما از ادامه‌ی بحث تاریخی ایرانیان و اسلام، چشم پوشیدیم ولی کافی است بدانیم نمونه‌های قدرت و نفوذ اسلام آن قدر زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد و بی‌گمان عصاره‌ی تمام این قدرت و نفوذ «انقلاب اسلامی ایران» بود که توانست سدّ عظیم استبداد و استعمار را بشکند و یک‌بار دیگر به جهانیان بگوید اسلام با ایران و ایران با اسلام، زنده است. [۷].

[صفحه ۲۱]

[۱] تاریخ ادبیات ایران / ۲۳.

[۲] تاریخ ایران ۱ / ۹۱.

[۳] تاریخ ادبیات ایران / ۲۴.

[۴] تاریخ ادبیات ایران / ۳۱.

[۵] تاریخ ایران ۱ / ۱۱۶.

[۶] تاریخ ایران ۱ / ۱۶۳.

[۷] امام خمینی (ره) در همین باره در وصیت‌نامه‌ی الهی-سیاسی خود گوید:

«من با جرأت مدّعی هستم که ملت ایران و توده‌ی میلیونی آن در عصر حاضر، بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله و کوفه و عراق در عهد امیرالمؤمنین و امام حسین می‌باشند.

ادبیات فارسی و معارف اسلامی

در بخش نخست دیدیم اسلام چگونه در میان ایرانیان نفوذ کرد و ایرانیان نیز با آن چگونه برخورد کردند. نمونه‌هایی از اوج عظمت و قدرت اسلام در تاریخ ایران تا عهد صفوی برشمرده شد و دیدیم ایرانیان همان قدر که از اسلام تأثیر پذیرفتند، همان قدر هم به اسلام خدمت کردند. به قول استاد شهید مرتضی مطهری: «این خدمات را باید به طور متقابل بدانیم.» [۱].

ایرانیان در گسترش و نفوذ اسلام، بی‌تأثیر نبودند و خدمات خود به اسلام را در قالب عالمان زبده با آثار نمونه، عرضه کردند. یکی از این علوم که توانست در گسترش و نفوذ اسلام، کمک کند بلاغت فرهنگی و ادبی ایران بود.

[صفحه ۲۲]

در تاریخ اسلام، مسأله‌ی سخن و بلاغت، اهمّیت ویژه‌ای داشته است؛ زیرا از آغاز که قرآن کریم فرود آمده، خود با بلاغت ویژه‌ی خویش، روح ادبی را در جامعه نفوذ داد. روح ادبی و علاقه به سخن بلیغ و شعر نیکو در عرب جاهلیت نیز وجود داشت. آنان شاعران بزرگی چون امروء القیس، زهیر بن ابی سلمی، و طرفه بن عبدو، نابغه‌ی زیبایی و... و خطیبان سترگی چون سبحان وائل و قس بن ساعدی ایادی داشتند.

سپس قرآن در همین زمینه و واقعیت، با بلاغت خویش درخشید و همه‌ی آثار کلامی عرب گذشته و معاصرش را در فروغ خود محو کرد. این روح ادبی که به وسیله‌ی قرآن تأکید و احیا شد در محیط اسلامی، اثر گذاشت.

پس از قرآن، سخنان و خطبه‌های مفصل و بلیغ پیامبر اکرم (ص) و علی بن ابی طالب (ع) و همین طور خطابه‌های دیگر بزرگان اسلام، باعث رواج روح ادبی و ذوق بلاغی، در همه‌ی قشرها و طبقات شد. حتی عوام، آیاتی از قرآن را، از بر بودند و خطبه‌های یادشده را می‌شنیدند.

و این سان روحیه‌ی ادبی و جریان تأثیر و تأثر فکری و تعلیماتی از طریق سخن اعلی و حکمت بالغه، رواجی شگرف داشت و در سده‌ی اول و دوم اسلام، همه‌ی فضای اقالیم اسلام، از سخن والا و ادبیات درخشان، لبریز بود.

روحیه‌ی یادشده، مانند هوا که همگان تنفس می‌کنند، همه جا سرایت داشت. کودکان در مکتبخانه‌ها، با کلمات و سخنان بلیغ، آشنا می‌شدند. طالبان علم در مراحل تحصیل با سخنان و متون بلیغ، درس می‌خواندند و خود به ادبیات و علوم ادبی و بلاغی اهمّیت می‌دادند و در این رشته،

تحصیلات کافی و تمرین‌های بسیار می‌کردند و در نتیجه همه‌ی آثار اسلامی از عنصر ادبی، سرشار بود و از بلاغت لازم، برخوردار.

طالب علم اسلامی، برای هر منظور و هر رشته‌ای که تحصیل می‌کرد، ادبیات را خوب می‌خواند، خوب می‌فهمید و تا نیمچه ادیبی نمی‌شد به دیگر رشته‌ها نمی‌پرداخت. [۲].

این آمیختگی ادبیات و علوم اسلامی، باعث شد عالمان اسلامی، کشفیات و مفاهیم ذهنی خود را، در قالب متون و اشعار زیبای ادبی عرضه کنند؛ چرا که به قدرت و نفوذ کلام و سخن بلیغ، ایمان داشتند و با فرهنگ و ادبیات به نشر و گسترش اسلام پرداختند.

و می‌دانیم فرهنگ هر ملّتی در حکم آیینی تمام‌نمای افکار و عقاید، اخلاق و آداب و رسوم و همچنین تحوّل فکری و اجتماعی آن ملّت در طول زمان است.

ایران به واسطه‌ی قدمتی که دارد، دارای سوابق فرهنگی بسیار کهن و آثاری است که هم ارزش علمی دارند و هم از جهت فلسفی بسیار ارزش‌مند هستند. این تمدّن کهن با همه‌ی برجستگی‌هایش به دامن اسلام روی آورد و به قول استاد مطهری: «ایرانیان، بقایای تمدّن تلطیف شده و پرورده‌ای را به اسلام تحویل دادند که بر اثر حیاتی که این مذهب در آن دمید، جانی تازه گرفت.

فرهنگ هر قوم، نشانه‌ی هویت و شناسنامه‌ی تاریخی و اجتماعی او است و اگر ملّتی -خدای نکرده- بخواهد مقلّد فرهنگی دیگر باشد، گرفتار

بی‌فرهنگی و در نهایت بی‌هویتی خواهد شد. [۳].

اما ادبیات وسیله‌ی نقل و نشر هر فکر و عقیده و ایدئولوژی است. فرهنگ و مکتب فکری و سازمان عقیدتی‌ای که ادبیات نداشته باشد مانند انسانی است که زبان نداشته باشد. چنین انسانی چگونه می‌تواند مبادی فکر و طرز نگرش و عقیده و آرمان خویش را بپراکند و مسلک فکری خود را در معرض افکار جامعه قرار دهد؟ چگونه؟

به هیچ فرهنگی و به هیچ جهانی‌ای و به هیچ مسلک اعتقادی و نظام سیاسی و حرکت اصلاحی و تحوّل آزادی‌بخش، بی‌داشتن ادبیّات نمی‌توان خدمت کرد. [۴].

ادبیّات و فرهنگ هر قوم، روشن‌ترین بیان و زیباترین تفسیر از روحیّات و مَنش اجتماعی و تربیتی آن قوم است. از این جهت است که فرهنگ و ادبیّات هر جامعه‌ای را هویت آن جامعه دانسته‌اند.

داستان‌ها و حکایات عامیانه، افسانه‌ها و اسطوره‌ها، امثال، اشعار عاشقانه، عارفانه، رزمی و... هر جامعه‌ای به خوبی روحیّات و اخلاقیّات مردم آن جامعه را بیان می‌کند و در قالب هنرمندانه و ظریف خود، ارواح انسانی را مورد تربیت قرار می‌دهد. اگر علوم تجربی، دستاوردهای علمی و اختراعات فراوان برای بشر به ارمغان آورده است، ادبیّات، قوی‌ترین ابزار تربیت انسان و به حرکت درآوردن و یا به تعدیل رساندن عواطف و احساسات و خواسته‌های مردم است.

ادبیّات ارزشمند فارسی که محصول یکی از کهنسال‌ترین تمدن‌ها است آن

[صفحه ۲۵]

چنان غنی و سرشار است که به جرأت می‌توان گفت در دنیا، همتایی برای آن نمی‌توان یافت. این ادبیّات آن چنان با روح معارف اسلامی و مفاهیم بلند اخلاقی، آمیخته است که مشکل می‌توان جزئی از این معارف را از آن جدا کرد و در واقع این ادبیّات بهترین وسیله برای عرضه دانش و دین به جامعه بوده و هست. استادان سخن و ادب ایران در گذشته و حال از این قانون، بی‌بهره نبوده‌اند و شاهد درستی گفتار ما، متون ادب فارسی است. با یک بررسی اجمالی در چنین متونی می‌بینیم شاعران و نویسندگان، چگونه از ابزار شعر و ادب برای ارائه‌ی مطالب خود به دیگران استفاده کرده‌اند. به طور مثال: مولانا، این همه مفاهیم عظیم عرفانی مثنوی را چرا به زبان شعر، نوشته در قالب متون نثر مصنوع نگفته؟ و آیا این نشان آن نیست که مولانا به قدرت شعر و ادب برای انتقال مفاهیم، اعتقاد داشته است؟ [۵].

و آیا همه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی، سرگذشت شاهان است؟ و این نبوده که فردوسی خواسته است با حفظ هویت ملی خود، دین و زبان خود را مستحکم نماید؟

در مجموع ادبیات و قالب‌های ادبی - شعر و نثر- در انتقال مفاهیم دینی، سهم به‌سزایی داشته و دارند و با این دیدگاه و اعتقاد بوده که شاعران فارسی زبان ما، احکام و علوم دینی را در قالب متون ادبی عرضه می‌کردند و امروزه نیمی از موضوعات دینی را در متون ادبی می‌یابیم.

[صفحه ۲۶]

با این آمیختگی ادبیات و علوم دینی، ما دارای ادبیات اسلامی و اسلامی ادبی هستیم. ما امروز می‌توانیم تجلی توحید، نبوت، امامت، دین، عرفان و نماز را در متون ادبی ببینیم و این را بدانیم این اسلام ادبی و این ادب اسلامی به سادگی حاصل نشده، که به سادگی از دست بدهیم. ما در زمینه‌ی اسلام، مدیون رنج‌های پیامبر عظیم‌الشأن خود و فرق شکافته‌ی مولای متقیان علی (ع) و در مقوله‌ی ادب اسلامی، مدیون شاعرانی چون: فردوسی، مولانا، حافظ، ناصر خسرو و دیگران هستیم. بر ما است احیاگر این فرهنگ ادبی، اسلامی باشیم و آن را قدر بنهیم.

[صفحه ۲۹]

[۱] برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب «خدمات متقابل ایرانیان و اسلام» اثر استاد مرتضی مطهری.

[۲] ادبیات و تعهد در اسلام / ۵ و ۶.

[۳] رشد زبان و ادب فارسی، شماره‌ی ۴۷، ص ۴۴.

[۴] ادبیات و تعهد در اسلام / ۱۵.

[۵] امام خمینی (ره) می‌گوید: «لسان شعر، بالاترین لسان است.» صحیفه ی نور، ج ۱۷، ص ۱۹۲.

تجلی نماز در ادبیات فارسی

یکی از گرایش‌های مستقل در ضمیر ناخودآگاه انسان، حسّ پرستش است. که انسان را به سوی کمال مطلق و خدا، سوق می‌دهد و منشأ گرایش به دین و مذهب است. در اثبات وجود چنین گرایشی، دلایل و شواهد متعدّدی وجود دارد.

یکی از این دلایل، خواسته‌های نامحدود آدمی است که به کامیابی‌های موقت و محدود، قانع نمی‌شود؛ از این رو، حتی کسانی که در جهت انحطاط، حرکت می‌کنند، هرگز به حدّ معینی، راضی نمی‌شوند و اگر در جهت کسب قدرت و تحصیل مقام باشند، مُدام چشم به قدرت بیشتر و رتبه‌ای بالاتر دارند؛ لذا این نامحدودگرایی انسان او را همیشه در جست و جوی نامحدود، مشغول کرده و چون کمال نامحدود و بی‌نهایت فقط، اختصاص به ذات خداوندی دارد، از این رو، جز توجّه به خدا و پیوند

[صفحه ۳۰]

با درگاه الهی، چیز دیگری او را راضی نمی‌سازد.

دلیل دیگر، تاریخ می‌باشد که نشان می‌دهد با وجود تلاش‌های بسیار مخالفان علیه دین و خدا، راهی به جایی نبرده و انسان‌ها اگر چه در تشخیص دین حق از دین باطل به خطا افتاده و گاهی بُت را با خدا عوض کرده و به پرستش ماه، آفتاب، ستارگان و حتی حیوانات پرداخته، اما به هر صورت نتوانسته است از پرستش و توجّه به خالق برای همیشه روگردان شود، بلکه همواره نوعی دین و اعتقاد به خدای جهان‌آفرین در میان بشر وجود داشته و یکی از اهداف بعثت پیامبران، بیدار کردن این میل فطری و هدایت صحیح آن به سمت اعلی می‌باشد. اما، مهم‌ترین دلیل، وجود باور فطری مردم به خدا است. این که وقتی امیدشان از همه جا قطع می‌شود. آن چیزی که به آنان امید می‌دهد و مانند چراغی در دلشان نور می‌تاباند و شعله می‌افروزد، همان یاد خدا است. مولانا می‌گوید:

چون به وقت رنج و محنت، زود می‌یابی دَرش

بازگویی او کجا، درگاه او را، باب کو؟! [۸].

و با توجه به بودن چنین حسّی در وجود انسان، او همواره در جست و جوی آن است که، باید کسی را بپرستد و به نقطه‌ای برسد که پایان نقطه‌ها است و این که او کیست که در ناامیدی به او، امید می‌دهد؟
و همان‌طور که گفتیم، یکی از اهداف بعثت پیامبران این است که به این‌گونه پرسش‌ها و نیازهای انسان، جواب صحیح بدهند و او را راهنمایی

[صفحه ۳۱]

کنند. در دین اسلام، پیامبر اکرم (ص) این وظیفه را به خوبی انجام داد. او در شناساندن دین حق از باطل برای امت خویش، بسیار کوشید و این میل فطری را در مسیر صحیح، هدایت کرد و به آن‌ها آموخت تنها ذات پاک باری تعالی، قابل پرستش و ستایش است و بهترین نمونه‌ی عبادت را نماز، اعلام کرد.
نماز، محکم‌ترین رشته‌ی الفت بندگان و خدا است؛ و فروغ جانِ عبادِ شایسته.
نماز، ریسمان اتّصالی است که تمام هستی انسان را به ملکوت، پیوند داده، مانند آن، برنامه‌ای برای ربط دادن بشر به حق و حقیقت نمی‌توان یافت.

نماز، پناه بی‌پناهان، سنگر سربازان، گلستان روح افزای عاشقان، چراغ نیمه شب مشتاقان، صفای دلِ مستان و سیر کمالی آگاهان است.

نماز، برتر از همه‌ی عبادات، منعکس‌کننده‌ی تمام واقعیّات، منبع برکات و کلید گشاینده‌ی تمام مشکلات است.
نماز، زنده‌کننده‌ی جان، ظهور دهنده‌ی حیات جاودان، راز و نیاز عارفان، نور راه رهروان، روشنی‌بخش دیده‌ی بیداران، سرمایه‌ی مستمندان، دوی درد بی‌درمان و نوای نای بیدلان، دلیل گمراهان، امید امیدواران، سیر سحرخیزان، سوز دل سوختگان، حرارات روح افسردگان، مایه‌ی بقای جان و دستگیره‌ی نجات انسان از مهالک است.
خمیرمایه‌ی فطرت است و فطرت قبل از دعوت دین، از انسان به خاطر ادای شکر مُنعم، نماز می‌طلبد. بدون نماز، خود را اهل حق، بدان! و رسیدن فیض خاص الهی را جانب خود، توقّع مدار!

[صفحه ۳۲]

اکسیر هستی منهای نماز، بی سود است. بیخبران از نماز، بی خردانند و فراریان از این مقام، مست باده‌ی شیطان، ثروتمندان بی نماز، فقیرند و تهیدستان با نماز از هر چه ثروتمندتر. [۲].

خوشا آنان که الله یارشان بی
به حمد و قل هو الله، کارشان بی

خوشا آنان که، دائم در نمازند
بهشت جاودان، بازارشان بی [۳].

بدانیم که محتاجیم! به درگاه او بنالیم که بیماریم! از این که نمی توانیم او را آن گونه که شایسته است بستاییم.

از دست و زبان که برآید
کز عهده‌ی شکرش، به درآید؟

بنده همان به، که ز تقصیر خویش
عذر، به درگاه خدای آورَد

ورنه، سزاوار خداوندی اش
کس نتواند که به جای آورَد [۴].

اما همان طور که گفته شد علمای دینی و ادیبان ما مفاهیم ذهنی و دینی خود را در قالب متون نظم و نثر ادبی می نوشتند. یکی از این مفاهیم که چون گوهری می درخشد و به عنوان ستون دین مسلمانان نامیده شده، «نماز» است.

نماز، یک کلمه‌ی فارسی است که از واژه‌ی پهلوی «namac» گرفته شده است. [۵] و از نظر لغوی به معنای بندگی و اطاعت و ادای طاعت و سجود و پرستش و خدمتکاری و فرمانبرداری می‌باشد و در اصطلاح، عبادت مخصوص و واجب مسلمانان است که پنج بار در شبانه روز، ادا کنند

[صفحه ۳۳]

که آن را به عربی (صلاة) گویند. (البته نمازهای مستحب هم معمول است) [۶] و از نظر عرفانی، عبارت از توجه باطن است الی الله و ملازمت در حضور و اقبال به سوی حق و اعراض از ما سوی الله و دوام مکاشفت با حق و مقام راز و نیاز. [۷].

اما آنچه در ادبیات فارسی در مقوله‌ی نماز آمده، همه به این مفاهیم و اصطلاح نیستند و به تعبیر، معانی و دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است. به همین منظور کوشیده‌ایم معانی و تعبیر گوناگون نماز و مقوله‌های آن در ادبیات فارسی را با شواهد و مثال‌های گوناگون و مجزاً، مورد بحث قرار دهیم.

[۱] بینش اسلامی / ۳۲-۳۷.

[۲] سیری در نماز / ۱ و ۲.

[۳] کلیات رباعیات باباطاهر / ۴۳.

[۴] گلستان سعدی / ۵.

[۵] نماز از اصل کلمه‌ی «naboa» فارسی باستان «namac» پهلوی نماز، گرفته شده است.

[۶] برهان قاطع، ج ۴. ذیل واژه‌ی نماز.

[۷] گنجینه‌الاسرار / ۱۱۰.

نماز عبادت و پرستش

همه‌ی مخلوقات، خالق را عبادت می‌کنند

حسّ پرستش در نهاد هر موجود -به ویژه انسان- نهفته است. در ادبیّات فارسی این موضوع به خوبی متجلی شده، شاعران و نویسندگان از این موضوع، مضمون‌های زیبایی در خصوص عبادت سایر آفریدگان به وجود آورده‌اند. مولانا در حالتی عارفانه به عبادت درختان، پی می‌برد:

گفت: راندم پیش‌تر من، نیک‌بخت
باز شد، آن هفت جمله، یک درخت

[صفحه ۳۴]

هفت می‌شد، فرد می‌شد، هر دمی
من چه سان می‌گشتم، از حیرت، همی

بعد از آن دیدم درختان، در نماز
صف کشیده، چون جماعت، کرده ساز

یک درخت از پیش، مانند امام
دیگران، اندر پس او، در قیام

آن قیام و، آن رکوع و، آن سجود
از درختان، بس شگفتم می‌نمود

یاد کردم قول حق را، آن زمان
گفتم «النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ وَ الیَسْجُدَانِ» [۱].

این درختان را، نه زانو، نه میان
این چه ترتیب نماز است، آن چنان

آمد الهام خدای کای بافروز!
می عجب داری زکارِ ما، هنوز؟

(مثنوی، دفتر سوّم، ص ۹۸)
هم چنین سعدی گوید:

دوش، مرغی به صبح می نالید
عقل و، صبرم ببرد و، طاقت و، هوش

یکی از دوستان مخلص را
مگر آواز من رسید، به گوش

[صفحه ۳۵]

گفت: باور نداشتم که تو را
بانگ مرغی، چنین کند مدهوش

گفتم: این شرط آدمیت نیست
مرغ، تسبیح گوی و، من خاموش

(گلستان / ۱۹۲)

شیخ بهایی هم در مخمّس، زیبا، جاودانه و تضمینی خود از غزل «خیالی» در خصوص وجود این میل فطری
(پرستش) گوید:

رفتم به در صومعه‌ی عابد و زاهد
دیدم همه را پیش رُخت، راکع و ساجد

در میکده، رهبانم و، در صومعه، عابد
گه معتکف دیرم و، گه ساکنِ مسجد

یعنی که تو را می‌طلبم خانه به خانه

(کلیات / ۲۴۷)

هم چنین صائب گوید:

هر غنچه را زحمد تو، جزوی ست در بغل
هر خادمی کند به زبانی، ثنای تو

(دویست و یک غزل / ۳۰۲)

اما، بی‌گمان یکی از نمونه‌های تجلیات وحدانیت و پرستش، در ترجیع‌بند معروف هاتف به چشم می‌خورد؛ به
خصوص آن‌جا که می‌گوید:

هاتف! ارباب معرفت که گهی
مست خوانندشان و، گه هشیار

از می و، بزم و، ساقی و، مطرب
وز مغ و، دیر و، شاهد و، زنار

قصد ایشان، نهفته اسراری ست
گاه ایما کنند، گه اظهار

[صفحه ۳۶]

بی بری گر به رازشان، دانی
که همین است، سر آن اسرار

که یکی هست و، هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

(دیوان / ۲۹)

پروین اعتصامی نیز گوید:

در این درگاه، هر سنگ و گل و کاه
خدا را سجده آرد، گاه و بی‌گاه

وجود این میل فطری در انسان، در ادبیات معاصر فارسی نیز متجلی شده است. محمد علی ریاضی یزدی، فلسفه‌ی آفرینش جنّ و انس را این‌گونه می‌سراید:

پیمبران به طواف و، فرشتگان در سعی
یکی به ذکرِ نماز و، یکی به عرضِ دعاست [۲].

(دیوان / ۱۲)

و در همین راستا، قیصر امین‌پور، شعری به نام لحظه‌های سبز دعا» دارد:

چشمه‌ها در زمزمه، رودها در سُست و شو
موج‌ها در همهمه! جوی‌ها در جست و جو

باغ در حال قیام، کوه در حال رکوع
آفتاب و ماهتاب، در غروب و در طلوع

سنگ، پیشانی به خاک؛ ابر، سر بر آسمان
مثل گنبد، خم شده، قامت رنگین کمان

[صفحه ۳۷]

ابر، در حال سفر؛ آسمان، غرق سکوت
بر سر گلدسته‌ها، بال مرغان در قنوت

کاسه‌ی شب‌نم به دست، لاله می‌گیرد وضو
بیدها گرم نماز، بادها درهای و هو

سرو، سر خم می‌کند؛ غنچه، لب وامی‌کند
در میان شاخه‌ها، باز غوغا می‌کند

شاخه‌ها گل می‌کنند، لحظه‌ی سبز دعا
دست‌ها پل می‌زنند، بین دل‌ها و خدا [۳].

سهراب سپهری نیز با اعتقاد به این که ما به دلیل غفلت، حتی بعد از علف، برای عبادت برمی‌خیزیم، در شعری نمادین گوید:

من مسلمانم
قبله‌ام، یک گل سرخ
جانمازم چشمه، مهرم نور
دشت، سجاده‌ی من
من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم
در نمازم، جریان دارد ماه؛ جریان دارد طیف
سنگ از پشت نمازم پیداست
همه ذرات نمازم، متبلور شده است
من نمازم را، وقتی می‌خوانم
که اذانش را باد، گفته باشد سرِ گلدسته‌ی سرو

من نمازم را، بی «تکبیرة الاحرام» علف می خوانم

بی «قد قامت» موج

کعبه ام، بر لب آب

کعبه ام، زیر اقاقی هاست

کعبه ام مثل نسیم، می رود باغ به باغ؛ می رود شهر به شهر

«حجر الاسود» من، روشنی باغچه است.

(راز گُلِ سرخ / ۱۰۴)

[۱] اشاره به آیه ۶ سوره‌ی الرحمن: «وَالنَّجْمُ و الشَّجَرُ یَسْجُدَانِ»

و گیاه و درختان هم به سجده‌ی او، سر به خاک نهاده‌اند.

[۲] اشاره به آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی الذاریات: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَّالْإِنْسَ إِلَّا لَیَعْبُدُونِ» و من، جن و انس را نیافریدم مگر برای این که مرا به یکتایی

پرستش کنند.

[۳] بوی بال فرشته / ۳۱ و ۳۲.

نماز؛ عبادت مسلمانان

بهترین نمونه‌ی اطاعت و بندگی به درگاه حق تعالی در دین اسلام، نماز است. امام محمد غزالی گوید: «بدان که نماز ستون دین مسلمانی است و بنیاد دین است و پیش روی همه‌ی عبادت‌ها است و هر که این پنج نماز فریضه، به شرط خویش و به وقت به جای آورد، عهدی است وی را با حق تعالی، که در امان و حمایت آن باشد، چون از کبایر، دست بازداشت هر گناه دیگر که بر وی رَوَد، این نماز، کفّارت آن باشد.» [۱].

عنصر المعالی در «قابوس نامه» خطاب به فرزندش (گیلان‌شاه) می‌گوید:

«...چنان که اندازه‌ی طاعت در دین اسلام پنج است: دو از او، خاص منعمان راست و سه از او، عموم خلائق را،

یکی از او اقرار به زبان و تصدیق به دل و دیگر نماز پنج‌گانه و سوّم روزه‌ی سی روز.» [۲]

نماز، نشانه‌ی نعمت‌شناسی و تشکر انسان در برابر نعمت‌های پروردگار است. خداوند به پیامبر اکرم (ص) فرمان

می‌دهد: ما، کوثر دادیم؛ پس به

شکرانه‌ی آن، نماز بخوان! [۳].

انسانی که همه‌ی عمر از مواهب بی‌پایان خداوند، بهره‌مند است آیا شایسته نیست به درگاه او دست شکر، بلند کند؟ بهترین نمونه‌ی تشکر از خالق، در دین اسلام، نماز است. سعدی گوید:

کافر و، کفر و، مسلمان و، نماز و، من و، عشق
هر کسی را که تو بینی، به سر خود دینی ست

(کلیات / ۴۵۸)

عطار نیشابوری، معتقد است نماز و ستایش پیامبر به درگاه باری تعالی، این فریضه را بر مسلمانان واجب کرده است.

از نمازِ نورِ آن دریای راز
فرض شد بر جمله‌ی امت، نماز

(منطق الطیر / ۱۶)

[۱] کیمیای سعادت / ۱۳۶.

[۲] قابوس نامه / ۱۹.

[۳] اشاره به آیات ۱ و ۲ سوره‌ی کوثر.

نماز، والاترین عبادت‌ها است

در عظمت و ارزش نماز، بسیار گفته‌اند و شاید مهم‌ترین عبادتی که می‌توان در اهمیّت نماز گفت، این آیه‌ی قرآن باشد که می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر بازمی‌دارد و ذکر خدا بزرگ‌تر است). [۱].

سعدی نیز با اعتقاد به این که نماز، والاترین عبادت‌ها است، گوید:

شَرَفَ نَفْسٍ، به جود است و، کرامت، به سجود
هر که این هر دو ندارد، عدمش به، که وجود

(کلیات / ۷۹۲)

[صفحه ۴۰]

عنصرالمعالی نیز فرزندش را همواره به این پاک‌ترین پاکی‌ها، دعوت می‌کند:
«و آگاه باش که نماز و روزه، خاصّ خداوند است؛ در او تقصیر مکن که چون در خاصّ خدای، تقصیر کنی از عام،
هم‌چنان بازمانی و بدان که نماز را خداوند شریعتِ ما، برابر کرد با همه‌ی دین. هر آن کس که نماز دست بازداشت،
دین را دست بازداشت و بی‌دین را در این جهان، جزاگشتن است و بدنامی و بدان جهان عقوبت خدای (عزَّوَجَلَّ).
زینهار! ای پسر! که بر دل نگذاری بیهودگی و نگویی که در نماز تقصیر روا است که اگر از روی دین، یاد نگیری از
روی خرد، یاد گیر؛ که فایده‌ی نماز چند چیز است: اوّل آن است که هر که نماز فریضه به جای آرد، مادام تن و
جامه‌ی او پاک بود و به همه حال پاکی، به که پلیدی؛ و دیگر فایده‌ی نماز گزاردن آن است که از متکبری خالی
باشد؛ زیرا که اصل نماز، تواضع نهاده‌اند؛ چون طبع را بر تواضع آرام است. چون طبع را بر تواضع عادت کنی تن نیز
متابع عادت گردد و دیگر معلوم همه‌ی دانا آن است که هر کس که خواهد که هم طبع گروهی گردد صحبت با آن
گروه باید کردن. چون کسی خواهد که بدبخت و شقی گردد با بدبختان و شقیان، صحبت کند و آن کس که نیک‌بختی
و دولت جوید، متابع دولت خدا باشد و به اجماع همه‌ی خردمندان، نه دولتی است قوی‌تر از دولت اسلام و نه امری
است روان‌تر از امر اسلام.
پس گر تو خواهی که مادام با دولت و نعمت و راحت باشی، صحبت خداوند دولت‌جوی و فرمانبردار دولتیان باش و
خلاف این مجوی، تا بدبخت و شقی نباشی.

[صفحه ۴۱]

و زینهار، ای پسر! که اندر نماز سبکی و استهزا نکنی؛ بر ناتمامی رکوع و سجود و مطایبه کردن اندر نماز؛ که این عادت هلاک دین و دنیا بود.» [۲].

سیف فرغانی نیز در بیانی منظوم، معتقد است: همه چیز در پرتو نماز و بندگی، حاصل می‌شود.

اگر دولت همی خواهی، مکن تقصیر در طاعت
کسی بخت جوان دارد، که گردد پیر، در طاعت

به طاعت در مکن تقصیر، اگر خود خاص درگاهی
بین کابلیس، ملعون شد به یک تقصیر، در طاعت

(دیوان / ۱۸)

امام محمد غزالی نیز در خصوص اهمیت نماز می‌گوید:

«رسول (ع) گفت: «مَثَلُ این پنج نماز، هم‌چون آب روشن است که بر درِ سرای کسی می‌رود و هر روز پنج بار خویشتنِ بدان آب بشوید، ممکن شود که بر وی هیچ شوخ بماند؟» گفتند: «نه یا رسول الله!» گفت: «این پنج نماز گناه را، هم‌چنان می‌برد که آب، شوخ را.»

رسول (ع) گفت: «نماز، ستون دین است.» هر که از نماز دست برداشت دین خود را ویران کرده؛ پرسیدند از وی که: «از کارها چه فاضل‌تر است؟» گفت: «نماز به وقت خویش به پای داشتن.» و گفت: «نماز، کلید بهشت است.» و گفت: «حق تعالی بر بندگان خود هیچ فریضه نگردانید پس از توحید، دوست‌تر نزدیک وی از نماز، و اگر چیزی دوست‌تر از این داشتی فرشتگان خود را بدان مشغول گردانیدی و ایشان همه در نماز باشند، گروهی

[صفحه ۴۲]

در رکوع، گروهی در سجود، گروهی بر پای، گروهی نشسته.»

و گفت: «هر که نماز به عمد بماند کافر گشت، یعنی نزدیک شد بدان که اصل ایمان وی به خلل شود؛ چنان‌که گویند: هر که را در بادیه آب ضایع شد هلاک شد، یعنی نزدیک رسید به هلاکت و در خطر افتاد و گفت: «اَوَّل چیزی که شمار کنند روز قیامت، نماز بود.» [۳].

[۱] عنکبوت / ۴۵.

[۲] قابوس نامه / ۲۰.

[۳] کیمیای سعادت / ۱۳۶ و ۱۳۷.

توصیه به نماز

بزرگان علم و ادب ایران، از ارزش و عظمت نماز، آگاه بوده، همواره مردم و حاکمان را، نسبت به کوشش در انجام این واجب الهی، توصیه می‌کردند. سعدی در رسائل نثر در نصیحت به ارباب مملکت گوید:

«عزّت و اوقات نماز را، نگاه دارد و بهیچ ملاحی و مناهی در آن وقت مشغول نشود و در نظر علما و صلحا مناسب حال ایشان سخن گوید و حرکت کند.»

(کلیّات / ۸۷۴)

حافظ نیز، که با تعبیر استاد مطهری «گُلی است از بوستان معارف اسلامی» [۱]، با اعتقاد به این که همه چیز در پرتو و پیوند با درگاه الهی حاصل می‌شود، می‌گوید:

دعای صبح و، آه شب، کلید گنج مقصود است
بدین راه و روش، می‌رو، که با دلدار پیوندی

(دیوان، غزل ۴۴۰)

[صفحه ۴۳]

هم‌چنین:

می صبح و، شکر خواب صبحدم، تا چند؟
به عذر نیم شبی، کوش و، گریه‌ی سَحری

(دیوان، غزل ۴۵۲)

سنایی نیز گوید:

پادشاهی، از یکی گفتن، به دست آید تو را
کز دو گفتن نیست، در انگشت جَم، انگشتی

(تازیانه‌های سلوک / ۱۹۹)

هم‌چنین:

چو زین سودای جسمانی، برون آیی تو آن گاهی
به راه وحدت، از حکمت، علامت‌های بیضا کن

ره وحدانیت چون کرد روشن، دیده‌ی عقلت
به نقش مُهر هستی‌های حسّی، صورت لا کن

سرِ حرفِ شهادت «لا» از آن معنی نهاد ایزد
چو حرف لا إِلَهَ كُفْتی به اَلَّا اللهُ مبدا کن

(تازیانه‌های سلوک / ۱۸۳)

کمال الدین اسماعیل نیز می‌گوید:

ز خاک سجده گه و آب چشم، یاری خواه
که جز بدین نشود پاک، جان آلوده

(شرح قصاید / ۲۴۱)

هم چنین:

[صفحه ۴۴]

هر که گردن، به بندگی بنهد

بر همه کام، پادشاه گردد

(شرح قصاید / ۲۹۵)

این موضوع که بعضی افراد، اهداف پوچ را در مقابل نماز قرار می‌دهند، در ادبیات فارسی، متجلی شده است.

کمال‌الدین اسماعیل در همین زمینه گوید:

نان تو دیر اگر برسد، خلق کُشتنی ست

از تو نماز فوت شود، گویی از قضاست

(شرح قصاید / ۱۳۵)

اگرچه پشت خود، اندر رکوع، خم ندهی

که خویشتن را، ترسی که بی خطر یابی

ز حرص، همچو ترازو و، چرخ سوی زمین

معلّقی زنی، ار یک قراضه زر یابی

(شرح قصاید / ۲۵۶)

سری که ننهی بر زمین، ز بهر سجود
به آب در بری از بهر ماهی دریابی

(شرح قصاید / ۲۵۶)

سیف فرغانی گوید:

ز خانه تا مسجد، نیامد از پی دین
ولیکن از پی دنیا، ز روم تا چین رفت

(دیوان / ۲۱)

[صفحه ۴۵]

پروین اعتصامی نیز گوید:

بسی به خانه نشستیم و دامن آلودیم
بیا رویم سوی مسجد و نماز کنیم

(دیوان / ۱۵۵)

شاعران و نویسندگان ما، با علم به این که هدف از خلقت انسان، عبادت و پرستش باری تعالی می‌باشد، همواره در
حقایق بسیاری را، برای مردم گشوده‌اند. سیف فرغانی گوید:

هر که هم‌چون من و تو، از عدم آمد به وجود

همه دانند که از بهر سجود، آمد جود [۲].

(برگزیده‌ی دیوان / ۳۶)

ناصر خسرو نیز گوید:

مردم از گاو، ای پسر! پیدا به علم و طاعت‌ست

مردم بی‌علم و طاعت، گاو باشد بی‌زنب

(شرح سی‌قصیده / ۳۹)

مولانا نیز، با گوشزد کردن این که روزی باید جواب این کوتاهی‌های خود در عبادات را بدهی؛ می‌گوید:

ای دل! چه اندیشیده‌ای در عذر آن تقصیرها؟

زان سوی او چندین وفا، زین سوی تو چندین جفا

(غزلیات / ۴)

پروین اعتصامی، دل را صیقلی داده و آن را بهترین محراب برای عبادت

[صفحه ۴۶]

می‌داند:

چه محرابی ست از دل، باصفا تر؟

چه قندیلی ست از جان، روشنا تر؟

خوش آن کو جامه، از دیبای جان کرد

خوش آن مرغی، کزین شاخ آشیان کرد

خوش آن کس، کز سر صدق و نیازی
کند در سجده‌گاه دل، نمازی

(دیوان / ۱۹۳)

باباطاهر عریان، این عارف وارسته، آرزوی نماز می‌کند:

خوشا آنان که الله، یارشان بی
به حمد و قل هو الله، کارشان بی

خوشا آنان که دائم، در نمازند
بهشت جاودان، بازارشان بی

(کلیات / ۴۳)

عنصرالمعالی نیز، بارها، فرزندش را به نماز توصیه می‌کند:

«زینهار ای پسر! که بر دل نگذری بیهودگی و نگوئی که در نماز، تقصیر رواست که اگر از روی دین یاد‌نگیری از
روی خرد، یادگیر؛ که فایده‌ی نماز چند چیز است...» [۳].

«اگر دختریت باشد، وی را به رایگان مستور سپار و نیکو پرورد؛ و چون بزرگ شود به معلم ده؛ تا نماز و روزه و

آنچه در شریعت است بیاموزد ولکن دبیری میاموزش. [۴].»

«و اگر عالمی مفتی باشی؛ با دیانت باش و بسیار حفظ و بسیار درس و در

[صفحه ۴۷]

عبادت نماز و روزه تجاوز مکن و دو روی مباش و پاک دین و پاک جامه باش. [۵].

«همیشه جامه و تن، پاک دار و ظاهر و باطن به معامله‌ی شرعی آراسته دار؛ چون نماز و روزه ی تطوع. [۶].»

و سرانجام این که از همین امروز، باید شروع کرد:
سعدی گوید:

بیا تا برآریم، دستی ز دل
که نتوان برآورد، فردا ز گِل

(کلیات / ۳۹۴)

چه روزهاست، به شب رَفَت، در هوا و هوس
شبی به روز کن آخر، به ذکر و شُکر و نماز (کلیات / ۷۲۷)

[۱] عرفان حافظ / ۵۲.

[۲] اشاره به آیه ۵۶ سوره‌ی الذَّارِیَّات: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛
و من جنّ و انس را نیافریدم؛ مگر برای این که مرا به یکتایی پرستش کنند.

[۳] قابوس نامه / ۲۰.

[۴] همان / ۹۲.

[۵] همان / ۱۱۱.

[۶] همان / ۱۱۳.

اشاره به نماز خواندن

در متون ادب فارسی، ادیبان و نویسندگان علاوه بر توصیه به نماز، خود نیز اهل نماز بوده، همواره در اشعار و آثار
خود به این موضوع اشاره کرده‌اند. حافظ می‌گوید:

فرض ایزد بگذاریم و به کس، بد نکنیم
و آنچه گویند روا نیست، نگوییم رواست

(دیوان، غزل ۲۰)

در نمازم خَم ابروی تو، با یاد آمد
حالتی رفت که محراب، به فریاد آمد

(دیوان، غزل ۱۷۳)

[صفحه ۴۸]

زاهد! چو از نماز تو، کاری نمی‌رود
هم مستی شبانه و، راز و نیاز من

(دیوان، غزل ۴۰۰)

ناصر بخارایی نیز گوید:

بیا ای آیت رحمت! که ناصر
همی خواند تو را، در هر نمازی

(دیوان / ۳۸۳)

فایز دشتستانی گوید:

سحرگاهان که مشغول نمازم
ز دروازه، در آمد، سَرِوِ نازم

که فایز «قل هو الله احد» خوان

خداوندا! گنهکارم، چه سازم؟

(کلیات / ۳۹)

سلمان ساوجی نیز در عباراتی رندانه می‌گوید:

دو سه روز، از سر سجاده بر آنم سلمان!

که به عزم سفر کوی مغان، برخیزم

(دیوان / ۲۱۶)

من خراب مسجد و، افتاده‌ی سجاده‌ام

می‌روم، باشد که خود را، در خرابات افکنم

(دیوان / ۲۳۸)

مولانا نیز در حالتی عارفانه و سرگرم راز و نیاز با معبود می‌گوید:

چو وضو ز اشک سازم، بُود آتشین نمازم

در مسجدم بسوزد، چو بدو رسد اذانی

(غزلیات / ۵۳۴)

[صفحه ۴۹]

به خدا خبر ندارم، چو نماز می‌گزارم

که تمام شد رکوعی، که امام شد فلانی

(غزلیات / ۵۳۵)

ماند پیغمبر به خلوت در نماز
با دو سه درویشِ ثابت، پُر نیاز

(مثنوی، دفتر سوّم، ص ۲۶)

خواجه عبدالله انصاری می خواهد در قیامت نماز را واسطه‌ی کار خود و خدا قرار دهد:

«الهی! از سه چیز که دارم در یکی نگاه کن!

اوّل سجودی که جز تو را از دل نخاست

دیگر تصدیقی که هر چه گفتم؛ گفتم که راست

سه دیگر، چون بار کرم خاست؛ دل و جان جز تو را نخواست.»

(مناجات نامه / ۴۲)

ناصر خسرو نیز، در شرایط سخت و بحرانی ضدّ اسماعیلی، نماز می خواند:

می فروش اندر خرابات، ایمن است امروز و، من

پیش محراب اندرم، با ترس و با بیم و هَرَب

(شرح سی قصیده / ۳۹)

وی در سفرنامه نیز، بارها به نماز خواندن اشاره می کند:

«روز پنج‌شنبه، ششم جمادی الآخر سنه‌ی سبع و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۷)، نیمه‌ی دی ماه پارسین، سال بر

چهارصد و چهارده‌ی یزدجردی، سر و تن بشُستم و به مسجد جامع شدم و نماز کردم و یاری خواستم از باری

(تبارک و تعالی) به گزاردن آنچه بر من واجب است.»

(سفرنامه / ۲)

«مردم آن‌جا نماز کنند و سنگ رجم به منا اندازند و از آن‌جا برگیرند.» [۱].

«گویند که، هر حاجت در آن روز خواهند، باری تعالی و تقدّس، دوا کند؛ به گوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم، تا خدای تبارک و تعالی، مرا توانگری دهد.» [۲].

و باز هم او، ذیل «مشاهد انبیا» گوید:

«و چون با من دلیلی نبود که آن راه داند، متحیر می‌بودم. ناگاه از فضل باری، تبارک و تعالی، همان روز، مرد عجمی با من پیوست که او از آذربایجان بود... بدان موهبت شکر باری را، تبارک و تعالی، دو رکعت نماز بگزاردم و سجده‌ی شکر کردم که مرا رفیق راه بداد تا بر عزمی که کرده بودم، وفا بکردم.» [۳].

ابوالفضل بیهقی، این تاریخ‌نویس صادق، بارها به نماز خواندن امیران غزنوی اشاره می‌کند:

«امیر محمود، میان دو نماز، از خواب برخاست و نماز پیشین بکرد و فارغ شد و نوشتگین را بخواند.» [۴].

«و دیگر روز، سه‌شنبه خواجه به درگاه آمد و امیر را بدید و پس به دیوان آمد. مصلای نماز افکنده بودند نزدیک صدر وی از دیبای پیروزه و دو رکعت نماز بکرد و پس بیرون از صدر بنشست.» [۵].

[صفحه ۵۱]

«امیر، نماز بامداد بکرد و روی به شهر آورد و من به شتاب‌تر براندم.» [۶].

زنده یاد مهدی اخوان ثالث، شاعر معاصر ما، بارها به نماز خواندن اشاره می‌کند:

نمازش چه هشیار خوانم، چه مست

درین بی‌گمانم که او هست، هست

خوش آن کس، که چشم خداین گشود

به درگاه او، جبهه بی‌شبهه، سود [۷].

خواندم نماز شکر و ثنا گفتم
پروردگار حیّ توانا را [۸].

بعد از نماز خواندن، گستردم
از بهر خویش، سفره‌ی صهبا را [۹].

یک شب، پس از نماز، نشستم
خواندم کتاب حوصله فرسا را [۱۰].

[۱] سفرنامه / ۹۹.

[۲] همان / ۱.

[۳] همان / ۲۱.

[۴] تاریخ بیهقی / ۵۵.

[۵] تاریخ بیهقی / ۸۷.

[۶] همان / ۱۰۹.

[۷] تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم / ۲۸۲.

[۸] همان / ۳۴۱.

[۹] همان / ۳۴۲.

[۱۰] همان / ۳۵۶.

بی‌نیازی خداوند از عبادات ما

این که خداوند از ستایش و عبادت ما بی‌نیاز است و ماییم که با عبادت و نماز خود، می‌خواهیم از او تشکر کرده باشیم؛ در متون ادب فارسی، متجلی شده است.

[صفحه ۵۲]

ناصر بخارایی گوید:

آن شاه، که قبله‌ی نماز همه، اوست

مقصود، ز قصّی دراز همه، اوست

صد ساله نماز و روزه‌ی مردم را
قدری نبود که بی‌نیاز همه، اوست

(دیوان / ۴۰۱)

سعدی هم با اعتقاد به این که او بی‌نیاز است و ما نمی‌توانیم او را آن‌گونه که شایسته است، بستاییم؛ گوید:

بنده همان به، که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد

ورنه، سزاوار خداوندی‌اش
کس نتواند که به جای آورد

(گلستان / ۳)

عُمان سامانی هم گوید:

ای جمال بی‌مثالت، در آلت
عالمی را کرده‌ای خود، بت پرست

با خیال خود، خدایی ساختند
سجده بردند و تو را نشناختند

هر چه را طاعت کنم، آن غیر توست [۱].

پس در این‌جا، بت پرستی شد دُرُست

(معراج نامه)

[صفحه ۵۳]

اخوان ثالث نیز، با یادآوری این نکته که مبدا فریفته‌ی طاعات خود شویم، می‌گویند:

خدای ساده لوحان را، نماز و روزه بفریید
ولیکن من برای خود، خدای دیگری دارم [۲].

[۱] اشاره به مرتبه‌ی اول از تجلیات خداوند موسوم به حضرات خَمَس و آن، مرتبه‌ی غیب هویت است که ذات حق تعالی، هیچ وصف و اسم و رسمی ندارد و آنچه ما خداوند می‌پنداریم، خدا نیست؛ بلکه ساخته‌ی ذهن ما است.
[۲] تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم / ۸۴.

خصوصیات و شرایط نماز

ظاهر و باطن نماز

امام محمد غزالی برای نماز، ظاهر و حقیقتی قائل است و می‌گوید:

«بدان‌که، ظاهر نماز چون کالبد است، و وی را حقیقتی است و سِرِّی است که آن روح نماز است»

و ما نخست ظاهر نماز را بگوییم: و اوّل آن است که چون از طهارت تن و جامه بپردازد و عورت بیوشاند، جایی پاک بایستد و روی به قبله آرَد و میان دو قدم به میزان چهار انگشت، گشاده دارد و پشت، راست دارد و درد پیش افکند و چشم از جایگاه سجود، فراتر نبرد.»

و سپس در وصف روح معنوی نماز می‌گوید: «اگر روح نباشد، نماز، هم‌چون آدمی مُرده باشد.» [۱].

هم‌چنین گوید: «آنچه از ظاهر تو زشت است را از چشم خَلق بیوشان» و در استقبال قبله به عنوان یکی دیگر از راه‌های پیدا کردن حقیقت روح اعمال نماز گوید: معنای استقبال قبله، آن است که روی ظاهر از همه جهت بگرداند

[صفحه ۵۴]

و یک جهت شود و سرّ وی آن است که روی دل از هر چه درد و عالم است بگرداند و به حق تعالی مشغول گرداند. تا یک صفت شود و چنان که قبله‌ی ظاهر است، قبله‌ی دل هم یکی است و آن حق تعالی است. [۲].

و بعد به روح معنوی قیام و رکوع و سجود اشاره می‌نماید و می‌گوید:

«بدان که ظاهر رکوع و سجود تواضع است به تن، و مقصود وی، تواضع دل است و آن که بدانند که روی بر زمین نهادن، تمکین عزیزترین اعضا است بر خاک که آن خوارترین چیزها است تا بدانند که اصل وی از خاک است و مرجع وی خاک خواهد بود، تکبر در خور اصل خویش کند و ناکسی و بیچارگی خود بشناسد. و بدان که غفلت دل در نماز از دو سبب بود: یکی از ظاهر بود و یکی از باطن:

اما آنچه ظاهر بود، آن باشد که جایی نماز کند که چیزی می‌بیند یا می‌شنود که دل بدان مشغول می‌باشد و سبب دوم از باطن بود و آن اندیشه و خواطر پراکنده بود و این دشوارتر و صعب‌تر است و این از دو گونه بود: یکی از کاری بود که وقتی دل بدان مشغول شود، و تدبیر آن بود که نخست آن کار تمام کند و دل فارغ گرداند آن گاه نماز کند و برای این گفت رسول (ع): چون طعام پیش آید و نماز، نخست طعام بخورید.

و هم چنین اگر با کسی سخن دارد باید که نخست سخن بگوید و دل از اندیشه، فارغ کند.
(کیمیای سعادت / ۱۴۶ و ۱۴۷)

[صفحه ۵۵]

[۱] کیمیای سعادت / ۱۴۱.

[۲] همان / ۱۴۶.

خضوع و خشوع در نماز

فلسفه‌ی عبادت، اطاعت و نماز، تواضع و فروتنی است. این که ما در برابر آفریدگار جهان و جهانیان سر به سجده می‌آوریم، نشانه‌ی خضوع و خشوع است؛ لذا عبادتی که در آن رنگی از فروتنی نباشد، عبادت نیست. بزرگان علم و ادب نیز همواره به این موضوع، توجه داشته‌اند.

امام محمد غزالی می‌گوید:

«اصل روح نماز، خضوع است و حاضر بودن دل در جمله‌ی نماز، که مقصود نماز، راست داشتن دل است با حق تعالی و تازه کردن ذکر حق تعالی بر سبیل هیبت و تعظیم؛ چنان که حق تعالی گفت: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» نماز به پای دار برای یاد کرد، مرا» [۱].

عنصر المعالی نیز در همین باره گوید:

در دیگر فایده‌ی نمازگزاردن آن است که از متکبری خالی باشی؛ زیرا که اصل نماز بر تواضع نهاده‌اند؛ چون طبع را بر تواضع آرام است. چون طبع را بر تواضع عادت کنی تن نیز متابع عادت گردد.» [۲].

هم چنین ابوالفضل میبیدی گفته:

«خشوع از شرط نماز است و بنده را نشان نیاز است و خاشعان اندر نماز، ستودگان حق‌اند و گزیدگان از خلق. رسول خدا چون نماز کردی، خضوع باطن وی چنان بودی که جوش دل وی همه شنیدند.

«و لجوفه ازیز کأزیز المدجل من البكاء» روزی به مردی برگذشت که اندر نماز بود و به دست با موی، بازی می‌کرد. رسول گفت: «اگر این مرد را

[صفحه ۵۶]

دل ترسکار استی، دست وی به نعت خشوع استوار استی.» [۳].
ناصر بخارایی نیز گوید:

چو سر پاک نداری سر سجود، چه سود؟
چو دل شکسته نباشد، دُرُست نیست نماز

(دیوان / ۳۰۳)

شاه نعمت الله ولی، رها شدن از خودی و فروتنی در برابر حق را توصیه می‌کند:

با خودیِ خود، کجا یابی خُدا؟
گر خدا خواهی تو، از خود، درگذر

(دیوان / ۳۴۴)

مولانا نیز کُشتن شهوات و هوای نَفَس را، گامی به سوی تواضع و فروتنی می‌داند:

گشت کُشته تن، ز شهوت‌ها و آز
شد به بسم الله، بسمل در نماز

(مثنوی، دفتر سوّم، ص ۱۰۳)

صائب گوید:

مقبول نیست طاعت هر کس، شکسته نیست
استاده را، ثواب نماز نشسته نیست

محمد علی ریاضی یزدی نیز گوید:

این جا، نماز را به خشوع و ادب، گزار
کاین فرش زیر پای تو، جبریل را پیر است

(دیوان / ۱۲۵)

[۱] کیمیای سعادت / ۱۴۱.

[۲] قابوس نامه / ۲۰.

[۳] کشف الاسرار / ۳۴.

حضور در نماز

توجه کامل و حضور قلب در نماز از سوی عالمان دین و ادیبان ما، همواره به عنوان یکی از شرایط نماز، توصیه شده است.

رسول الله (ص) گفت: «بسا! کسا! که نصیب وی از نماز جز رنج و ماندگی نیست و این آن بود که به کالبد، نماز کند و به دل، غافل؛ و گفت: «بسیار بنده بود که نماز کند و از نماز وی بیش از ده یک یا شش یک ننویسند و آن مقدار ننویسند از نماز هر کسی که به دل در آن حاضر باشد.»

و گفت: «نماز، چنان کن که کسی را وداع خواهی کرد.» یعنی خود را و هوای خود را وداع کن، بلکه هر چه جز حق است آن را وداع کن و همگی خود به نماز ده؛ و برای این بود که عایشه (رضی الله عنها) می گوید: «رسول (ص) با ما حدیث می کردی و ما نیز با وی؛ چون وقت نماز درآمدی، گفتی که هرگز ما را نشناخته است، از مشغولی که بودی به عظمت حق تعالی!»

و رسول گفت (علیه‌السلام): «هر نمازی که دل در وی حاضر نبود خدای- تعالی در آن نماز ننگرد و خلیل (صلوات الله علیه) چون نماز کردی جوش دل وی از درِ میل بشنیدیدی. و علی (رضی الله عنه) چون در نماز خواستی شد، لرزه بر وی افتادی و گونه بر وی بگشتی و گفתי آمد وقت

[صفحه ۵۸]

امانتی [۱] که بر هفت آسمان و زمین، عرضه کردند و ایشان طاقت آن نداشتند.
حسن بصری می‌گوید: هر نمازی که دل در وی حاضر نبود به عقوبت نزدیک‌تر بود.
پس از این جمله دانستی که نماز تمام روح، آن بود که دل همه حاضر بود و آن که جز به وقت تکبیر حاضر نبود وی را از روح جز رمقی بیش نبود؛ چون زنده که در وی نفس زدنی بیش نباشد. [۲].
رودکی گوید:

روی به محراب نهادن، چه سود؟
دل به بخارا و بتان طراز

ایزد ما، وسوسه‌ی عاشقی
از تو پذیرد، نپذیرد نماز [۳].

ناصر بخارایی گوید:

نبود به نماز، اگر حضورش
صد غسل کنیم و، بی‌نمازیم

(دیوان / ۱۴۲)

کمال‌الدین اسماعیل گوید:

چون یاد حق کنی به زبان، دل کجا بُود؟
وقت حساب زر، سخت را زجان، آداست

(شرح قصاید / ۱۳۳)

[صفحه ۵۹]

حافظ هم گوید:

می ترسم از خرابی ایمان، که می برد
محراب ابروی تو، حضور نماز من

(دیوان، غزل ۴۰۰)

عمّان سامانی در حکایت گونه‌ای، می گوید:

شبلی، آن سرحلقه‌ی اهل نیاز
بُد به صفّ بوحنیفه، در نماز

تا که از مسجد، برون شد باشتاب
گفت: هذا مسجد ام سوق الدّواب؟

بوحنیفه، این حکایت چون شنفت [۴]

گفت: استر می خریدم؛ راست گفت!

(معراج نامه، تمثیل ۲)

[۱] اشاره به آیهی ۷۳ سورهی احزاب: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ (ما، بار امانت را بر آسمان‌ها و زمین عرضه کردیم؛ همه از برداشتن این بار شانه خالی کردند و هراسان شدند. ولی انسان به زیر این بار رفت. چه ستمکش و ناآگاه بود).

[۲] کیمیای سعادت.

[۳] گزیدهی دیوان رودکی.

[۴] شنفت: به معنی شنید؛ هر دو کلمه، فارسی پهلوی هستند. گویش این کلمه در قسمت‌های زیادی از استان چهارمحال و بختیاری به همین صورت رایج است.

نماز؛ آرام‌بخش دل‌ها

آنچه دل را صفا می‌دهد و به جان، روشنی می‌بخشد و روح و روان را آرام می‌کند، نماز است.
عطار نیشابوری گوید:

چون دلش بی‌خود شدی، در بحر راز

جوش او میلی برفتی، در نماز

(منطق الطیر / ۱۹)

[صفحه ۶۰]

مولانا گوید:

باد خشم و، باد شهوت، باد آز

بُرد او را، که نبود اهل نماز

(مثنوی، دفتر اول، ص ۱۷۸)

مهدی اخوان ثالث گوید:

نماز و نیایش، زلالت کند
صفا بخشد و، بی ملالت کند

(تو را ای کهن بوم... / ۲۸۲)

درماندگی و نماز

انسان از جهات مختلف، موجودی محدود است؛ یعنی توان، علم، قدرت و حال او محدود است، ولی حوادث غیرقابل پیش‌بینی نامحدودند. تنها چیزی که این انسان محدود را، در مقابل هزاران حادثه بیمه می‌کند، توکل و استمداد از خدا است و نماز، ریسمان محکم خدا، برای تحقق این استمداد و استعانت است.

خداوند در قرآن فرموده است: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (و از خدا به صبر و نماز یاری جوئید؛ که نماز در دین امری بزرگ و دشوار است مگر به خداپرستان) [۱].

دانشمند بزرگ، شیخ الرئیس، ابو علی سینا گوید: «هر زمان برایم مشکلی پیش می‌آمد و از حل آن به وسیله‌ی قواعد علمی، عاجز می‌شدم به مسجد شهر رفته، و دو رکعت نماز به جای می‌آوردم؛ پس از خدا می‌خواستم مرا به وسیله‌ی نور آن نماز، مدد کند و گره از مشکلم باز کند. آری، پس از بیرون آمدن از مسجد، راه حل مشکل برایم روشن می‌شد و به اندک زمانی آنچه

[صفحه ۶۱]

می‌خواستم می‌رسیدم!» [۲].

فردوسی هم، در آن جا که رستم در نبرد با فرزندش سهراب، ناامید و درمانده می‌شود؛ حالت او را، این گونه بیان می‌کند:

بخورد آب و، روی و، سر و تن بشُست

به پیش جهان آفرین، شد نخست

(شاهنامه / ۱۲۷)

عبید زاکانی نیز گوید:

عبید را، به از آن نیست، در چنین سختی
که روی عجز، به درگاه کردگار آرد

(کلیات / ۵۱)

مولانا، این عارف والا مقام و متفکر جهان اسلام، در مثنوی، این گنجینه‌ی علم و عرفان فارسی در حکایت کنیزک و پادشاه آن جا که حکیمان از معالجه‌ی کنیزک، ناتوان می‌شوند؛ در وصف حال پادشاه گوید:

شه، چو عجز آن طیبیان را، بدید

پا برهنه، جانب مسجد دوید

رفت در مسجد، سوی محراب شد

سجده‌گاه از اشک شه، پُر آب شد

چون به خویش آمد، ز غرقاب فنا

خوش زبان بگشاد، در مدح و دعا:

[صفحه ۶۲]

کای کمینه! بخششت ملک جهان

من چه گویم، چون تو می‌دانی نهان؟!

(مثنوی، دفتر اول، ص ۱۱)

نظامی نیز در گرفتاری خود، درگاهی به جز خدا ندارد:

بر که پناهیم؟ تویی بی‌نظیر
در که گریزیم؟ تویی دستگیر

جز در تو، قبله نخواهیم ساخت
گر نوازی تو، که خواهد نواخت؟

(مخزن الاسرار / ۱۷۰)

[۱] بقره / ۴۵.

[۲] سیری در نماز / ۳۰.

اهداف پوچ در نماز

این که برخی بدون توجه به فلسفه‌ی نماز، آن را برای رسیدن به نعمت‌های مادی این جهان یا آن جهان انجام می‌دهند، در اشعار شاعران، متجلی شده:
سنائی گوید:

با دو قبله، در ره توحید، نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید، یا رضای خویشان

(تازیانه‌های سلوک / ۱۴۸)

نظامی گوید:

زر که ترازوی نیاز تو، شد
فاتحه‌ی پنج نماز تو شد

پاک نگردی، ز ره این نیاز
تا چو نظامی نشوی، پاکباز

(مخزن الاسرار / ۳۹)

[صفحه ۶۳]

ناصر بخارایی گوید:

چرا نماز کنم، بهر بوستان بهشت؟
دمی تفرّج دیدار دوست، جنّت ماست

(دیوان / ۱۸۷)

حافظ در بیانی زیبا و نزدیک به همین بیت گوید:

فراق و وصل چه باشد؟ رضای دوست، طلب
که حیف باشد از او، غیر او تمنّایی

(دیوان / ۴۹۱)

پروین اعتصامی گوید:

معبد آن جا بگشودی که زر آن جا بود

سجده کردی گه و بیگاه چو یزدانش

(دیوان / ۵۱)

نماز مورد قبول

ابوالفضل میبیدی، عبادت برای خدا را، مورد قبول می‌داند:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ» (بگو نماز من و سجود من و قربانی من و زندگانی من، خدای راست.) [۱].

حافظ، به نماز و نیایش از سرِ درد، غبطه می‌خورد:

خوشا نماز و نیاز کسی، که از سرِ درد

به آب دیده و خونِ جگر، طهارت کرد

(دیوان، غزل ۱۳۲)

[صفحه ۶۴]

طهارت ار نه به خون جگر، کند عاشق

به قول مُفتی عشقش، درست نیست نماز

(دیوان، غزل ۲۵۹)

استاد شهریار نیز، توجه به باطن و عمل نمودن به فلسفه‌ی نماز را، شرط قبولی آن می‌داند:

در نمازت، گر ز معنی آگهی

از عمل، داری گزارش می‌دهی

گر عمل با وی مطابق نیستت
وای بر تو، پس گزارش چیست؟

با سر راه اجانب رفتنت
چیست این (ایاک نعبد) گفتنت

این عبادت‌ها به عادت می‌کنی
خدمت ار کردی، عبادت می‌کنی

حق، چه توفیقش عنایت می‌کند
آن‌که مردم را هدایت می‌کند

گر تو خَلقی با سعادت می‌کنی
تا ابد، داری عبادت می‌کنی

(دیوان، ج ۱، ص ۴۰۱)

مهدی اخوان ثالث؛ آگاهی و بینش در نماز را یادآور می‌شود:

خوش آن کو، نمازش به بینش گزارد
به درگاه او، جبهه بی‌شبهه، سود

(تو را ای کهن بوم و... / ۸۱)

[۱] کشف الاسرار / ۸۶.

مقدمات نماز

اذان

بدان که اول چیزی که به تو رسد؛ بانگ نماز است؛ در وقت بشنوی باید که

[صفحه ۶۵]

معلق گردی به دل و در هر کار که باشی، دست بداری. «[۱]». سنایی گوید:

تا به جاروب لا، نروبی راه
نرسی در سرای اَلَّا اللهُ

(حدیقه / ۲۸)

مولانا با شنیدن هر اذان، در زندگی خود، تحوّل نو می‌بیند:

چو وضو ز اشک سازم، بُود آتشین نمازم
در مسجدم بسوزد، چو بدو رسد اذانی

(غزلیات / ۵۲۴)

مهدی سهیلی نیز در شعری گوید:

خدا داند که این، آوای مستی است
اذان، بانگ بلندِ حق پرستی است

خداوندا! «اذان» جان آفرین ست
سُرور بندگان و بانگ دین است

دل ما را، ز بانگش تازه گردان
طنینش را، بلند آوازه گردان

(بوی بهار می دهد / ۲۳)

در عظمت و فراگیری ندای اذان، همین بس که، کودکی که به دنیا می آید در گوش او اذان می گویند. فردوسی هم در خصوص زادن شیرویه پسر خسرو پرویز- این که تا آن زمان رسم نبوده برای نامگذاری بچه در گوش او اذان

[صفحه ۶۶]

بگویند- می گوید:

نبود آن زمان، رسم بانگ نماز
به گوش چنان پروریده به ناز

(شاهنامه / ۷۶۹)

مولانا نیز- تلمیحی به این که بلال حبشی، در اذان، گویا اشتباهی داشته و پیامبر به دلیل صداقت و اخلاص وی او را بر این کار، ثابت داشته- می گوید:

آن بلال صدق، در بانگ نماز
«حَىَّ» را «هَىَّ» همی خواند از نیاز

(مثنوی، دفتر سوّم، ص ۱۶)

سیف فرغانی گوید:

گر نفسی از امامِ شرعِ مطهر
اذن اذان یابدی، بلالِ حقیقت

(برگزیده‌ی دیوان / ۲۳)

[۱] کیمیای سعادت / ۱۳۷.

وضو

قبل از نماز و بعد از شنیدن ندای حق، باید گرد غفلت و ناپاکی را از خود زدود و پاک و طاهر به درگاه حق شتافت و خود را از هر چه جز او است؛ پاک نمود.
حافظ گوید:

من همان دم، که وضو ساختم از چشمه‌ی عشق
چار تکبیر زدم، یکسره بر هر چه هست

(دیوان، غزل ۲۴)

سیف فرغانی گوید:

عشق نماز دل است، مسجد او کوی اوست
ترک دو عالم شناس، اول تکبیر او

هست وضوش آبِ چشم، روز جوانیش وقت
فوت شود وصل دوست، از تو، به تأخیر او

(برگزیده‌ی دیوان / ۹۷)

کمال‌الدین اسماعیل گوید:

اول بشوی دست، پس آن‌گه نماز کن
یعنی بدار دست ز هر چه، آن نه یار ماست

(شرح قصاید / ۱۳۲)

عمّان سامانی گوید:

با وضویی از دل و جان، سُسته دست
چار تکبیری بزد، بر هر چه هست

(گنجینه الاسرار / ۱۱۱)

اشتری اصفهانی گوید:

در مصلای شهادت، گویدت فتوای دین
هست در این جا وضو با خون اگر دارد نماز

(دیوان / ۲۶۳)

صائب گوید:

تو را احاطه نکرده‌ست آن‌چنان غفلت
که گرد خواب ز رویت وضو تواند شُست

(دویست و یک غزل / ۱۰۰)

در متون ادب فارسی، دست شستن و سر و تن شستن، گاهی در معنایی

[صفحه ۶۸]

نزدیک به وضو گرفتن آمده است. [۱].

فردوسی گوید:

به آب اندر آمد، سر و تن بشُست
جهان جز به زور جهان‌بان، نَجُست

(شاهنامه / ۸۹)

صائب گوید:

دست از جهان نشُسته، مکن آرزوی عشق
کاین نیست دامنی، که توان بی‌وضو گرفت

(دویست و یک غزل / ۱۲۰)

نماز بی‌وضو، با انگیزه‌های مختلف ریایی از نظر شریعت و علمای ما باطل و مورد نکوهش قرار گرفته است.

حافظ گوید:

حافظ! هر که عشق نورزید و، وصل خواست

احرام طوف کعبه‌ی دل، بی‌وضو بیست

(دیوان، غزل ۳۰)

کلیم کاشانی گوید:

این نماز بی‌وضویت هم، ز ترس مردم است
در جماعت حاضری، تا بیشتر باشد گوا

(سیک هندی و کلیم کاشانی / ۱۹۰)

سعدی گوید:

شبی، همچو روز قیامت، دراز
مغان گرد من بی‌وضو در نماز

(کلیات / ۳۷۵)

[صفحه ۶۹]

[۱] رجوع کنید به سفرنامه‌ی ناصر خسرو / ۲.

قبله

یکی از مشترکات مسلمانان جهان، قبله است. قبله، نمایانگر هدف مشترک مسلمانان (پرستش خداوند متعال) است. ما مسلمانان - همه - این هدف مشترک را دنبال می‌کنیم که دارای یک خداییم و در یک جهت به سوی او در حرکتیم و خوشا به حال کسی که در راهی رود که انتهای آن قبله باشد.

ناصر بخارایی گوید:

روشن رهی، که قبله بود، انتهای آن
آزاد بنده‌ای، که شود کعبه، جای او

(دیوان / ۱۲۰)

نظامی گوید:

جز در تو، قبله نخواهیم ساخت
گر نوازی تو، که خواهد نواخت؟

(مخزن‌الاسرار / ۱۷۰)

گفتنی است در ادبیات فارسی، قبله معمولاً «مشبه به» محبوب و ابروی یار، قرار می‌گیرد.
ناصر بخارایی می‌گوید:

قبله‌ی ما، خیال ابروی توست
ما، بدان قبله می‌کنیم نماز

(دیوان / ۳۰۲)

هم او گوید:

آن شاه که قبله‌ی نماز همه، اوست
مقصود ز قصه‌ی دراز همه، اوست

(دیوان / ۴۰۱)

شاه نعمت‌الله ولی گوید:

رو بهر جانب که آرَم، قبله‌ی من، روی اوست
ابرویش محراب می‌سازم، نمازی دیگر است

(دیوان / ۱۱۲)

صائب گوید:

صائب! ز کوی عشق، به جایی نمی‌روم
چون کعبه، قبله‌گاه من این آشیانه است

(دویست و یک غزل / ۹۷)

هوشنگ ابتهاج گوید:

کعبه منم، قبله منم، سوی من آرید نماز
کان صنمِ قبله‌نما، خَم شد و بوسید مرا

(آینه در آینه / ۱۲۵)

و این در جایی است که سنایی این موضوع را نکوهش کرده و از آن به تعبیر «دو قبله»، سخن می‌گوید:

با دو قبله، در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید، یا هوای خویشتن

(تازیانه‌های سلوک / ۱۸۰)

کعبه

کعبه از نظر لغوی به معنای جای چهارگوش و مکعب است [۱] و مقصود جایی است در شهر مکه که به خانه‌ی خدا معروف شده است [۲] و مسلمانان به آن

[صفحه ۷۱]

سمت به عنوان قبله، نماز می‌خوانند و بر هر کسی که استطاعت مالی داشته باشد واجب شده است که در طول عمر، یک بار به زیارت آن برود. [۳].
خاقانی گوید:

گر بخت، باز، بر در کعبه رساندم
کاحرام حج و عمره، مثنّا بر آورم

سی سال فرض، بر در کعبه کنم قضا
تکبیر آن فریضه، به بطحا، بر آورم

(خاقانی / ۶۱)

عبید زاکانی گوید:

همیشه تا که نباشد سپهر را، آرام
مدام تا که نباشد، خدای را انباز

در تو، قبله‌ی حاجات اهل عالم باد

چنان‌که کعبه‌ی اسلام، قبله‌گاه نماز

(کلیات / ۵۱)

اما این کعبه، به عنوان قبله‌ی مسلمانان، گاهی در متون ادب فارسی «مشبّه به» دل و جان قرار می‌گیرد.

[صفحه ۷۲]

عبید زاکانی گوید:

کسی که کعبه‌ی جان دید، بی‌گمان داند
که سجده‌گاه، جز آن آستانه نتوان کرد

(کلیات / ۷۹)

پروین اعتصامی گوید:

تو را چیزی برون از آب و گِل نیست
مبارک کعبه‌ای، مانند دل نیست

(دیوان / ۱۹۲)

سلمان ساوجی گوید:

گِرد کوی تو، کند کعبه همه عمر، طواف
پیش روی تو، بَرَد قبله همه روز، نماز

(دیوان / ۵۳۶)

[۱] فرهنگ معین، جلد ۳.

[۲] لازم است به این نکته توجه شود که ذات باری تعالی متعلق به زمان و مکان خاصی نیست و آنچه امروزه به عنوان خانه‌ی خدا می‌خوانند صرفاً به خاطر مشترک بودن قبله و جهت عبادت مسلمانان است و این اعتقاد که کعبه برابر بیت‌المعمور در آسمان چهارم قرار دارد و در قرآن کریم خداوند به آن سوگند خورده است: «و البیتِ المعمور» (سوره‌ی ۵۲، آیه‌ی ۴) و در تفاسیر خانه‌ای در آسمان هفتم محازی عرش برابر کعبه خوانده شده که حرمت آن در آسمان چون حرمت کعبه در زمین است. (گزیده‌ی اشعار خاقانی / ۲۴۷).

[۳] توضیح المسائل آیت‌الله اراکی / ۳۶۵.

نمازخانه

نمازخانه یا نمازگاه به معنای جایی است که در آن نماز می‌خوانند و معمولاً جایی پاک و رو به قبله است. در شاهنامه‌ی فردوسی بارها به «جای نماز» برمی‌خوریم که همان مکان نماز خواندن یا نمازخانه است. فردوسی گوید:

بفرمود تاشان، بریدند سر

فکنند جایی، که بُد رهگذر

وز آن پس، بیامد به جای نماز

همی‌گفت با داور پاک، راز

[صفحه ۷۳]

که ای داور دادگر، کارساز!

تو کردی مرا، در جهان، بی‌نیاز

(شاهنامه / ۹۷)

ز لشکر بشد، تا به جای نماز
ابا کردگار جهان، گفت راز

(شاهنامه / ۳۵۷)

چو برگشت، از جایگاه نماز
بکند او، دو دندان که بودش دراز

(شاهنامه / ۳۹۵)

چو آمد سپاه و پشوتن فراز
بدیدند یل را، به جای نماز

(شاهنامه / ۴۲۷)

در تاریخ بیهقی نیز آمده: «و دیگر روز، سه‌شنبه خواجه به درگاه آمد و امیر را بدید و پس به دیوان آمد: مصلای نماز افکنده بودند نزدیک صدر وی از دیبای پیروزه و دو رکعت نماز بکرد و پس بیرون از صدر بنشست.»
(تاریخ بیهقی / ۸۷)

مسجد

این که بعضی، کعبه و مسجد را خانه‌ی خدا می‌دانند از برخی جهات اشتباه است. اول این که، ذات باری تعالی نامحدود است و نامحدود در محیط و مکانی محدود نمی‌گنجد. دیگر این که خداوند، جسم نیست که بتوان برای او مکانی را مجسم نمود؛ در واقع هیچ جا، خانه‌ی او نیست و مصداق گفته‌ی ما، این رباعی زیباست:

به صحرا بنگرم، صحرا تِه وینم

به دریا بنگرم، دریا تِه وینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

نشان روی زیبای تِه وینم [۶].

حافظ می گوید:

همه کس طالب یارند؛ چه هشیار و، چه مست

همه جا خانه‌ی عشق است؛ چه مسجد، چه کنشت

(دیوان، غزل ۸۰)

پس با توجه به مطالب گفته شده شاید برخی در زمان‌های گذشته هم با عقیده به این که تنها به مسجد رفتن (به عنوان خانه‌ی خدا) و در آن جا عبادت کردن (آن هم با انگیزه‌های ریایی) می‌تواند آن‌ها را به جایی برساند و شاید به همین خاطر بوده که، کسانی مانند حافظ با بسیاری از نهادهای مقدّس شریعت همچون مسجد، محراب، سجّاده و تسبیح با دیدی طنزآمیز می‌نگرد و این نحوه‌ی نگرستن یکی از مهم‌ترین هنرهای حافظ است؛ و در واقع با این کار، نوعی همدلی کرده است و برای دفع آفاتی چون ریا از این حربه استفاده نموده است [۲] و خواسته بگوید اگر نیّت و انگیزه‌ی ما عبادت و پرستش ذات اقدس باری تعالی باشد، همه جا خانه‌ی او است و اگر عبادت ما، در مسجد، با ریا باشد، حتّی مسجد هم جای او نیست و به همین خاطر است که پیر او از چنین مسجدی به میخانه می‌رود و او از یاران طریقت، کسب تکلیف می‌کند:

[صفحه ۷۵]

دوش از مسجد، سوی میخانه آمد، پیر ما
چیست یاران طریقت! بعد از این، تدبیر ما؟

(دیوان، غزل ۱۰)

شاه نعمت‌الله ولی نیز گوید:

عارف ار زانکه به میخانه رَوَد یا مسجد
هر کجا می‌رود از بهر خدا، باید رفت

(دیوان / ۸۳)

در دین مُبین اسلام، سفارش‌های زیادی به نماز خواندن در مسجد شده است و حتی از آن به عنوان «سنگر» تعبیر کرده‌اند که برای دفاع از اسلام، باید از این سنگرها، به خوبی محافظت کرد.^[۳] ولی محافظت از این سنگرها باید به دست حافظان واقعی و مخلص اسلام باشد و آن‌ها را به مکانی برای عبادت، پرستش، تفاهم و همکاری تبدیل کنند؛ نه مکانی برای عرضه‌ی ریای ریاکاران.

[۱] کلیات رباعیات باباطاهر / ۴۴.

[۲] حافظنامه.

[۳] امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) در همین باره گوید: «مسجدها، سنگر است؛ سنگرها را خالی نگذارید.».

تجلی انواع نماز در متون ادب فارسی

نماز صوفیان

یکی از مواردی که در مورد نماز در ادبیات فارسی مطرح است؛ مسأله‌ی نماز آمیخته با کرامات صوفیانه است. گفته‌اند که بعضی در عرفان به مقامی می‌رسند که می‌توانند به روی آب، سجاده پهن کنند و راه بروند و آب آنان را

[صفحه ۷۶]

فرو نبرد و در زیر پای آنان مقاوم می‌گردد و اگر اراده کند می‌تواند به غسل، تبدیل می‌گردد.
سعدی گوید:

قضا را، من و پیری از فاریاب
رسیدیم در خاک مغرب، به آب

بگسترد سجاده بر روی آب
خیال است پنداشتم یا به خواب

(کلیات / ۲۸۶)

نظامی هم گوید:

اهل یقین، طایفه‌ی دیگرند
ما همه پاییم، گر ایشان سرنند

چون سر سجاده، بر آب افکندند
رنگ غسل، در می‌ناب افکندند

(مخزن الاسرار / ۳۳۶)

اما خواجه عبدالله انصاری، بی‌ارزش بودن این امور را به تعریض بیان فرموده است: «اگر بر هوا پیری، مگسی باشی و اگر بر روی آب روی، خسی باشی، دل به دست آر، تا کسی باشی.» [۱]

[۱] مخزن الاسرار / ۳۳۶.

نماز رندان

انتخاب این گونه کلمات برای انواع نماز به این خاطر است که برخی شاعران با رندی تمام، برای مبارزه با ریای زاهدان، محبوب یا ممدوح خود را قبله

[صفحه ۷۷]

انگاشته‌اند و در برابر او نماز می‌خوانند و این در واقع قرار دادن خودشان در ردیف زاهدان است. آن‌ها با این کار (قرار دادن خود در ردیف این طبقه‌ی اجتماعی) می‌خواهند غیر مستقیم به ریاکاران بگویند شما در برابر خداوند نماز نمی‌خوانید و انگیزه‌ی شما از عبادت، چیز یا کس دیگری است و شما از خدا غیر او را می‌خواهید! [۱]

سعدی گوید:

بخورم گر ز دست توست نبید

نکنم گر خلاف توست نماز

(کلیات / ۵۲۴)

باز گوید:

چه نماز باشد آن را، که تو در خیال باشی؟

تو صنم نمی‌گذاری، که مرا نماز باشد

(کلیات / ۴۸۱)

دیگر از آن جانیم، نماز نباشد
گر تو اشارت کنی، که قبله چنینست

(کلیات / ۴۴۳)

[صفحه ۷۸]

ناصر بخارایی گوید:

ظاهر زهاد در محراب و، باطن بر بُت است
ما همان بهتر، که دل بر طاق ابرویی نهیم

(دیوان / ۳۴۶)

عراقی گوید:

مرا که قبله، خَم ابروی بتان باشد
چه جای مسجد و محراب و زهد و طاعت است

(دیوان / ۹۸)

به آب دیده؛ «عراقی» وضو همی‌سازد

چو قامت تو بدید آن گهی نماز کند

(دیوان / ۱۳۹)

عطار نیشابوری در حکایت شیخ صنعان گوید:

گفت: کو محراب روی آن نگار؟

تا نباشد جز نمازم، هیچ کار

(منطق الطیر / ۷۲)

حافظ - این سر حلقه‌ی رندان جهان - می گوید:

بر دوخته‌ام دیده چو باز، از همه عالم

تا دیده‌ی من، بر رخ زیبای تو، باز است

در کعبه‌ی کوی تو، هر آن کس که بیاید

از قبله‌ی ابروی تو، در عین نماز است

(دیوان، غزل ۴۰)

[صفحه ۷۹]

شاه نعمت‌الله ولی گوید:

خرقه‌ی خود را به جام می، نمازی کرده‌ایم

نزد رندان، این طهارت، شست و شویی دیگر است

(دیوان / ۱۵۴)

صائب گوید:

بی تو، گر روی به محراب نماز، آوردم
چون کمانخانه‌ی ابروی تو، بی تیر نبود

(دویست و یک غزل / ۱۶۸)

شیخ بهایی گوید:

بر درگه دوست، هر که صادق برود
تا حشر، ز خاطرش علائق برود

صد ساله نماز عابد صومعه‌دار

قربان سر نیاز عاشق برود

(کلیات / ۱۳۷)

اخوان ثالث گوید:

نه سر دیگر نماز آرد به هیچ آیین و محرابم
نه دل دیگر توانم کرد، از ایمان و امامی، خوش

(تو را ای کهن بوم و بر... / ۴۶)

[۸] اشاره به این بیت خواجه که می‌گوید:

فراق و وصل، چه باشد؟ رضای دوست، طلب
که حیف باشد از و، غیر او، تمنّایی

(دیوان، غزل / ۴۹۱).

نماز ریایی

لازمه‌ی توحید، شاهد و ناظر دانستن ذات واحد حق تعالی در همه‌جا و همیشه است؛ از این رو کسانی که عبادات
خود را به انگیزه‌های مختلف انجام می‌دهند در واقع برای خود خدایی دیگر، ترسیم نموده‌اند و در شرک

[صفحه ۸۰]

افتاده‌اند. پس بدانید عبادتی که نه از برای خالق باشد خود اولین نشانه‌ی شرک است؛ لذا شاعران بسیاری این
موضوع را مورد نکوهش و تقبیح قرار داده‌اند. سعدی گوید:

عابد که نه از بهر خدا، گوشه نشیند
بیچاره در آینه‌ی تاریک، چه بیند

(گلستان / ۵۶۱)

هم چنین گوید:

که داند چو در بند حق نیستی
اگر بی‌وضو در نماز ایستی؟

کلید در دوزخ ست آن نماز
که در چشم مردم، گزاری دراز

اگر جز به حق می‌رود، جاده‌ات
در آتش فشانند سجاده‌ات

(کلیات / ۳۳۰)

هم او گوید:

گنه‌کار اندیشناک از خدای
به از پارسای عبادت‌نمای

(کلیات / ۳۰۱)

حافظ گوید:

امام خواجه که بودش سر نماز، دراز
به خون دختر رز، خرقة را قصارت کرد

(دیوان، غزل ۱۳۲)

[صفحه ۸۱]

هم گوید:

ای کبک خوشخرام! کجا می‌روی بایست
غرّه مشو که گربه‌ی زاهد، نماز کرد

حافظ! مکن ملامت رندان، که در ازل

ما را خدا ز زهد ریا، بی‌نیاز کرد

(دیوان، غزل ۱۳۳)

و باز گوید:

زاهد و، عجب و، نماز و، من و، مستی و نیاز

تا تو را خود ز میان، با که عنایت باشد

(دیوان، غزل ۱۵۸)

ناصر بخارایی گوید:

نرگس مست تو، در محراب ابرو، از چه روی

همچو زهار حریص اندر نماز افتاده است؟

(دیوان / ۱۹۴)

کمال‌الدین اسماعیل گوید:

هر روز در برابر کعبه است، پنج بار

آن سینه‌ای که چار حدّش، با کلیساست

(شرح قصاید / ۱۳۲)

باز گوید:

محراب زان به نقش زر، اندر گرفته‌اند

باری دل تو داند، کش قبله‌گه، کجاست

آن هم مبارکی ریای نماز توست
گر موضع نماز تو را نام بوریاست

(شرح قصاید / ۱۳۳)

سنایی گوید:

صوفیان را، ز پی راندن کام
قبله‌شان شاهد و شمع و شکم است

زاهدان را، ز برای زه و زه
«قل هو الله احد» دام و دم است

(تازیانه‌های سلوک / ۹۶)

شاه نعمت‌الله ولی گوید:

گر هست طاعت دگری، روزه یا نماز
حمد خداست، طاعت ما و تنای ما

(دیوان / ۴۹۷)

کلیم کاشانی گوید:

این نماز بی‌وضویت، هم زترس مردم است
در جماعت حاضری، تا بیشتر باشد گوا

(سبک هندی و کلیم کاشانی / ۱۹۰)
صائب گوید:

زهد بی‌کیفیت این زاهدان خشک را
هیچ برهانی، به از خمیازه‌ی محراب نیست

(دویست و یک غزل / ۱۰۲)

[صفحه ۸۳]

مولانا گوید:

آن منافق با موافق در نماز
از بی‌استیزه آید، نه نیاز

در نماز و، روزه و، حجّ و، زکات
با منافق، مؤمنان در برد و مات

مؤمنان را، برد باشد عاقبت
بر منافق مات، اندر آخرت

(مثنوی، دفتر اول، ص ۲۲)

شیخ بهایی نیز مخالفت خود با عبادت ریایی را، بیان می‌کند:

ای زاهد خودنمای سجّاده به دوش!

دیگر پی نام و ننگ، بیهوده مکوش

ستّاری او، چو گشت در عالم، فاش

پنهان چه خوری باده؟ برو، فاش بنوش

(کلیّات / ۱۳۸)

مستان، که گام، در حرم کبریا نهند

یک جام وصل را، دو جهان در بها دهند

سنگی که سجده‌گاه نماز ریای ماست

ترسم که در ترازوی اعمال ما، نهند

(کلیّات / ۱۴۵)

پروین اعتصامی گوید:

زهد، با نیت پاک است، نه با جامه‌ی پاک

ای بس آلوده، که پاکیزه ردایی دارد

(دیوان / ۱۶۶)

نماز قصر

نماز مسافر را گویند که معمولاً نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت می‌خوانند. ناصر خسرو در سفرنامه، ذیل «صحرای عرفات» گوید:

«و چون وقت نماز پیشین شود خطیب بر آن جا رود و خطبه، جاری کند؛ پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز به جماعت به رسم مسافران بکنند.» (سفرنامه / ۹۷)

نماز عیدین

نمازی که در عید فطر یا عید قربان می‌خوانند. ناصر خسرو ذیل «مشعرالحرام» گوید:

«مردم آن جا نماز کنند و سنگ رجم را به منا اندازند و از آن جا بگیرند و رسم چنان است که آن شب، یعنی شب عید، آن جا باشند و بامداد نماز کنند و چون آفتاب، طلوع کند به منا روند و حاج آن جا قربان کنند و مسجدی بزرگ است آن جا که آن مسجد را «خیف» گویند و آن روز خطبه و نماز عید کردن به رسم منا، رسم نیست.» [۱].

و باز گوید: «در قاهره نماز عید بکردم.» [۲].

[۱] سفرنامه / ۹۹.

[۲] همان / ۷۹.

نماز میت

نمازی را که معمولاً بعد از مردن شخص می‌خوانند نماز میت گویند و در واقع این نماز، نشانه‌ی آن است که دیگر باید از این شخص دست کشید.

حافظ گوید:

هر آن کسی که در این حلقه، نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

(دیوان، غزل ۲۴۴)

باز گوید:

آن دم که به یک خنده، دهم جان چو صراحی
مستان تو، خواهم که گزارند نمازم [۱].

(دیوان، غزل ۳۳۴)

[۱] منظور خواجه این است که: «زمانی که من مانند صراحی با خنده‌ای جان می‌دهم از چشمان تو می‌خواهم که با گریه‌ای (یعنی همان ناامید شدن از مُرده و گریه‌ی بعد از آن) بر مرده‌ی من نماز کنند» (برای اطلاع بیشتر پیرامون خنده‌ی صراحی به حافظنامه‌ی خرمشاهی مراجعه کنید).

نماز حاجت

یکی از نمازهایی که معمولاً در هنگام زیارت کردن و یا حاجت طلبیدن از خداوند، توسط مسلمانان به نیت حاجت خوانده می‌شود، نماز حاجت است. ناصر خسرو گوید:

«گویند که هر حاجت در آن روز خواهند، باری (تعالی و تقدس) روا کند. به گوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم، تا خدای تبارک و تعالی، مرا توانگری دهد.» (سفرنامه / ۱)

باز گوید: «روز پنج‌شنبه، ششم جمادی‌الآخر سنه‌ی سبع و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۷)، نیمه‌ی دی ماه پارسیمان، سال بر چهارصد و چهارده‌ی یزدجردی، سر و تن بشستم و به مسجد جامع شدم و نماز کردم و یاری خواستم از باری

[صفحه ۸۶]

(تبارک و تعالی) به گزاردن آنچه بر من واجب است.» (سفرنامه / ۲)

ناصر بخارایی گوید:

رها کن ساعتی، تا دل میان طاق ابرویش
نماز حاجت خود را، در آن محراب بگزارد

(دیوان / ۲۳۶)

نماز قضا

هرگاه مسلمانی بنا به دلایلی نتواند نمازش را سر وقت بخواند و از وقت آن بگذرد؛ گویند نمازش قضا شده است و معمولاً باید قضای آن را به جای آورد.
عنصرالمعالی گوید:

«... و یگاه خاستن عادت باید کردن، چنان باید که پیش از آفتاب برخیزی که وقت طلوع باشد، تو فریضه‌ی خدای (عزَّ وَ جَلَّ) بگزارده باشی و هر کسی که با آفتاب برآمدن برخیزد تنگ‌روزی بود؛ از آن قبل که نماز از وی در گذشته بود شومی وی، او را دریابد.» (قابوس‌نامه / ۶۸ و ۶۹)
خاقانی نیز همواره در آرزوی رسیدن به کعبه و به جای آوردن قضای نمازش است:

گر بخت، باز، بر در کعبه رساندم
کاحرام حج و عمره، مثناً بر آورم

سی سال فرض، بر در کعبه کنم قضا
تکبیر آن فریضه، به بطحا بر آورم

(خاقانی / ۶۱)

شاعر معاصر، مهدی اخوان ثالث، - نیز - در صدد خریدن قضای نمازهایش

است: [۸].

می خرم جمله قضا کرده‌ی نماز

با دعا و صدقه، نذر و نیاز

(تو را ای کهن بوم و بر... / ۲۳۲)

[۸] رجوع کنید به توضیح المسائل آیت‌الله اراکی.

نمازهای یومیه

یکی از سوژه‌های مهم نماز در ادبیات فارسی، این است که شاعران شریعت‌پسند ما به تأسی از قرآن، ساعات شبانه‌روز را با اوقات نمازها تنظیم و بیان می‌کنند. [۸].

«نماز شام» به معنای هنگام سرشب و مغرب

حافظ گوید:

نماز شام غریبان، چو گریه آغازم

به مویه‌های غریبانه، قصه پردازم

(دیوان، غزل ۳۳۳)

استاد خرمشاهی در توضیح این بیت و ذیل «نماز شام» می‌نویسد: «نماز شام، اشاره به نماز ندارد، بلکه اشاره به وقت دارد. یعنی تنگ غروب و اوایل شب که غریبان دل‌تنگ‌تر می‌شوند. در خراسان و بسیاری از نواحی ایران از دیرباز، اوقات مختلف روز و شب را با اضافه به نماز نشان می‌دهند. در تاریخ بیهقی، ده‌ها بار نماز پیشین به معنای نماز ظهر و نماز دیگر به معنای نماز عصر و نماز شام به معنای نماز مغرب و نماز خفتن به معنای نماز عشا به کار

رفته و همه اشاره به وقت معینی از شبانه‌روز دارند.» [۲].

منوچهری گوید:

نماز شام، نزدیک است و امشب

مه و خورشید را، بینم مقابل

(برگزیده‌ی دیوان / ۵۶)

مولانا گوید:

چو نماز شام، هرکس بنهد چراغ و خوانی

منم و خیال یاری، غم و نوحه و فغانی

(غزلیات / ۵۳۴)

ناصر بخارایی گوید:

نماز شام که بر وفق رأی بطلمیوس

برفت خور به زمین، همچو گنج دقیانوس

(دیوان / ۶۸)

سلمان ساوجی گوید:

نماز شام، که زرین غزاله، در پس کوه

نهفته گشت هوا، کرد عزم مشک‌افشان

(دیوان، ۵۸۳)

سعدی گوید:

نماز شام به بام ار کسی نگاه کند
دو ابروان تو، گوید مگر هلالست این

(کلیات / ۵۸۸)

[صفحه ۸۹]

نماز شام قیامت به هوش باز آید
کسی که خورده بود، می ز بامداد آلت

(کلیات / ۴۲۵)

در تاریخ جهانگشای جوینی نیز آمده: «... اکثر خلایق روی به صحرا و تل نهادند و بر او جمع شدند. نماز شامی
برخاست و روی به مردم آورد و گفت: ای مردان حق! توقّف و انتظار چیست؟»
(گزیده‌ی تاریخ / ۶۰)

هم چنین در تاریخ بیهقی آمده: «نماز شام، ابوالقاسم به خانه‌ی بونصر آمد.»

(تاریخ بیهقی / ۱۸۱)

ناصر خسرو نیز گفته: «و از این نماز شام تا دیگر نماز شام، همچو رمضان چیزکی خوردند.»

(سفرنامه / ۱۰۳)

«نماز خفتن» به معنای هنگام عشا و شب

«و از خواجه عمید عبدالرزاق شنودم که این شب که دیگر روز آن حسنگ را، بر دار می‌کردند بوسهل نزدیک پدرم
آمد نماز خفتن.»

(تاریخ بیهقی / ۱۲۹)

ناصر خسرو گوید: «مرا حکایت کردند که بدین شهر زلزله افتاد، شب پنج‌شنبه ۱۷ ربیع‌الاول سنه‌ی اربع و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۴) و در ایام مستترقه بود پس از نماز خفتن.» (سفرنامه / ۷)

[صفحه ۹۰]

«نماز دیگر» به معنای هنگام عصر و بعد از ظهر
عنصر المعالی گوید:

روزت به نماز دگر آمد، به همه حال
شب، زود درآید که نماز دگر آمد

(قابوس‌نامه / ۵۵)

در اسرار التوحید نیز آمده: «نماز دیگر جمعی ترکمانان آمدند و اسب شیخ باز آوردند.»

(اسرار التوحید / ۱۷۶)

در تاریخ بیهقی هم آمده: «نیشته بود که: خداوند ما، سلطان محمود، نماز دیگر، روز پنج‌شنبه هفت روز مانده از ربیع‌الآخر گذشته شد «رحم‌الله»

(تاریخ بیهقی / ۲۳)

ناصر خسرو در سفرنامه آورده: «در شبانروزی که یک‌بار فرود آمدندی از آن‌گاه که آفتاب گرم شدی تا نماز دیگر.»

(سفرنامه / ۸۲)

هم او گوید: «روز آدینه، نماز دیگر از جدّه برفتم.» (سفرنامه / ۵۸)

سعدی گوید:

بیچاره کسی که در فراقت

روزی به نماز دیگر آورد

(کلیات / ۴۷۷)

«نماز پیشین» به معنای هنگام نماز ظهر، نیم روز
در اسرار التّوحید آمده: «خواجه عبدالکریم گفت: «روز پنج‌شنبه، نماز

[صفحه ۹۱]

پیشین، چشم باز کرد.»

(اسرار التّوحید / ۲۹)

در تاریخ بیهقی نیز آمده: «این روز چون به خدمت آمد و بار بگسست، سلطان مسعود (رضی الله عنه) خلوت کرد با
وزیر و آن خلوت تا نماز پیشین بکشید.» (تاریخ بیهقی / ۸۵)

لازم به توضیح است که، این کار شاعران و عالمان ما، در گذشته، نوعی احترام به نماز بود. که اوقات شبانه‌روز خود
را با موقع نماز، نام می‌برده‌اند و گوشزد می‌کرده‌اند. و به خاطر اهمّیت وقت نماز است که عنصر المعالی گوید: «در
میان صوفیان و کیل، خدای نباشد. چنان که گوید، وقت نماز است یا گوید تا نماز کنیم، باعث طاعت نباشد که ایشان
مستغنی‌اند از طاعت فرمودن کسی، که ایشان خود مترصدند مر، اوقات طاعات را.» (قابوس‌نامه / ۱۸۲)

هم چنین در گذشته (آغاز تاریخ و آفرینش آدم) اوقات به خوبی معلوم نبود؛ چنان که در تاریخ بلعمی آمده: «کس
شب از روز ندانستی و شمار روز و ماه و سال، کسی نشناختی و ندانستی و وقت نماز ندانستندی.»

(تاریخ بلعمی / ۲۳)

[۱] در قلمرو راز / ۹.

[۲] حافظنامه، ج ۲، ص ۹۵۳ و ۹۵۴.

معانی و ترکیبات فعلی نماز

نیاز، به معنای نماز و خواهش

سعدی در دیباچه‌ی بوستان با اشاره به بی‌نیازی ذات پاک باری تعالی، پادشاهان را هم از پرستش و اطاعت خداوند، بی‌نیاز نمی‌داند:

[صفحه ۹۲]

سَرِ پادشاهانِ گردنُ فِراز
به درگاه او، بر زمینِ نیاز

(کلیات / ۲۰۱)

که مقصود از راز و نیاز در این بیت، همان نماز خواندن است.
سلمان ساوجی هم نیاز را در معنای نزدیک به نماز آورده:

به نیازی، که با خدا داری
که دلم بیش از این، نیازاری

من نیازارم ار تو، نازاری
من نیاز آرم، ار تو، ناز آری

(دیوان / ۲۸۸)

اما نیاز به مفهوم خواهش و تمنا از درگاه بی‌نیاز خداوند، بعد از نماز، فراوان به چشم می‌خورد:
سعدی گوید:

صبا ندیده بعد از دو رکعت نماز

به داور، برآورد دست نیاز

(کلیات / ۲۳۶)

عراقی گوید:

در کوی خرابات، کسی را که نیاز است

هشیاری و مستیش، همه عین نماز است

(دیوان / ۱۰۰)

[صفحه ۹۳]

وحشی بافقی با اشاره به نیازهای مادی گوید:

نیازی کز هوس خیزد، کدامش آبرو باشد

نیاز بلهوس، همچون نماز بی وضو باشد

(برگزیده‌ی دیوان / ۲۷)

نماز آوردن، به معنای اظهار بندگی و اطاعت کردن

سلمان گوید:

تا دلم آورد در محراب ابرویت نماز

جامه‌ی جان را، به خون هر دم نمازی می‌کند

(دیوان / ۹۷)

نماز بردن، به معنای سجده کردن و به خاک افتادن

[نماز بردن: تعظیم کردن، سجده کردن،

«شهی که بارگه اوست، سجده‌گاه ملوک

همی برَند به آن سجده‌گه، ملوک، نماز»

(سوزنی سمرقندی) برهان قاطع، جلد ۴.]

دکتر جعفر شعار در توضیح واژه‌ی نماز بردن، تعظیم کردن و خم شدن را ذکر کرده است. [۱].

دکتر معین نیز در فرهنگ فارسی خود ذیل واژه‌ی نماز و در ادامه‌ی آن در توضیح نماز بر آن نوشته است:

«سجده کردن کسی را برای تعظیم و به خاک افتادن. و در همین رابطه شاهد مثالی از سیاست‌نامه ذکر می‌کند و

می‌نویسد: «و چون حاجیان او را پیش تخت بردند، ملک را نماز برد...» [۲]

و این ترکیب فعلی نماز به همین معانی در شاهنامه‌ی فردوسی، فراوان به کار

[صفحه ۹۴]

رفته است:

یری روی گلرخ بتان طراز

برفتند و بردند، پیشش نماز

(شاهنامه / ۴۷)

چو رفتند بردند، پیشش نماز
برآشفت و پاسخ نداد، ایچ باز

(شاهنامه / ۱۱۷)

نخست آفرین کرد و بردش نماز
زمانی همی گفت با خاک، راز

(شاهنامه / ۱۳۴)

برو آفرین کرد و بردش نماز
سخن گفت با وی سپهد، به راز

(شاهنامه / ۱۳۵)

بیامد خرامان و بردش نماز
به بر درگفتش زمانی دراز

(شاهنامه / ۱۳۵)

شبستان همه پیش سودابه باز
دویدند و بردند، یک یک نماز

(شاهنامه / ۱۴۱)

همه شهر توران، بَرندت نماز
مرا خود به مهر تو، آمد نیاز

(شاهنامه / ۱۵۱)

دو تا گشت پیران و بردش نماز
بسی آفرین کرد و برگشت باز

(شاهنامه / ۱۵۷)

به نزدیک او رفت و بردش نماز
پیرسید رستم ز راه دراز

(شاهنامه / ۲۷۵)

چو نزدیک کیخسرو آمد فراز
ستودش فراوان و بردش نماز

(شاهنامه / ۲۹۰)

[صفحه ۹۵]

به نزدیک بسّاد شد سرفراز

یر او آفرین کرد و بردش نماز

(شاهنامه / ۳۹۱)

چو آمد به نزدیک ایوان، فراز
ستودش فراوان و بردش نماز

(شاهنامه / ۴۷۶)

چو آمد به نزدیک دارا فراز
پیاده شد و بُرد پیشش نماز

(شاهنامه / ۴۸۰)

هر آن کس که تازانه دانست باز
برفتند و بردند پیشش نماز

(شاهنامه / ۵۸۶)

چو شد نزد خاقان جین سرفراز
فراوانش بستود و بردش نماز

(شاهنامه / ۷۱۷)

زمین را ببوسید و بردش نماز

همی بود پیشش زمانی دراز

(شاهنامه / ۷۹۶)

نظامی هم در همین معنا گوید:

نمازش برد چون هند و، پری را

ستودش جون عطارد، مشتری را

(خسرو شیرین / ۱۵۵)

سلمان ساوجی گوید:

قبله‌ی درگاه او را می‌برد گردون نماز

پشت سیمین مهره‌اش ز آنروی روز و شب، دو تاست

(دیوان / ۴۴۹)

باز گوید:

[صفحه ۹۶]

گرد کوی تو، کُند کعبه همه عمر، طواف

پیش روی تو، بَرَد قبله، همه روزه، نماز

(دیوان / ۵۳۶)

میبدی در کشف‌الاسرار آورده: «... ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ؛ پس به فرشتگان گفتیم آدم را نماز برید.»

(کشف‌الاسرار / ۸۸)

عمّان سامانی گوید:

از سر زین، بر زمین آمد، فراز
وز دل و جان، بُرد جانان را نماز

(گنجینه‌الاسرار / ۱۱۰)

[۱] رزم‌نامه‌ی رستم و اسفندیار / ۲۱۲.

[۲] فرهنگ فارسی معین، ج ۴.

نمازی کردن

دکتر معین در توضیح نمازی گوید: «آنچه مربوط به نماز و یا نمازگزار است و در معنای قابل توجه، طاهر و پاک (قابل نماز خواندن) و در خصوص نمازی کردن به سه معنا اشاره دارد: الف: پاک کردن (جامه و غیره)، تطهیر ب: از آرایش پاک داشتن ج: نماز گزاردن. حافظ در خصوص نمازی به معنای پاک و طاهر گوید:

چون نیست نماز من آلوده، نمازی
در می‌کده زان کم نشود، سوز و گدازم

(دیوان، غزل ۳۳۴)

مولانا گوید:

چه شود اگر بسازی، نشتابی و نتازی؟
نشود دلم نمازی، چو ببرد، یار آبم

(غزلیات / ۳۱۹)

[صفحه ۹۷]

شاه نعمت‌الله ولی گوید:

خرقه‌ای کان به می نمی‌شویند

در بر عاشقان، نمازی نیست

(دیوان / ۱۱۲)

عمّان سامانی گوید:

گشته پُر گُل ساجدی عمّامه‌اش

غرقه اندر خون، نمازی جامه‌اش

(گنجینه‌الاسرار / ۱۱۱)

اما در خصوص نمازی کردن به معنای پاک و تطهیر دادن، ناصر بخارایی گوید:

تا گزارد در خَم محراب ابرویت، نماز

آب چشمم، خرقه را، هر شب نمازی می‌کند

(دیوان / ۲۷۱)

نظامی گوید:

ابر به باغ آمده، بازی کنان

جامه‌ی خورشید، نمازی کنان

(مخزن‌الاسرار / ۲۸۳)

سلمان ساوجی گوید:

تا دلم آورد در محراب ابرویت، نماز
جامه‌ی جان را به خون، هر دم نمازی می‌کند

(دیوان / ۹۷)

[صفحه ۹۸]

هم او گوید:

ز آب مژگان، خرقة را هر شب، نمازی می‌کنم
سرو قدّت را، دعای جان درازی می‌کنم

(دیوان / ۲۲۵)

شاه نعمت‌الله ولی گوید:

ما به آب دیده‌ی ساغر، مدام
خرقه‌ی خود را، نمازی می‌کنیم

(دیوان / ۴۵۱)

خرقه‌ی خود را، به جام می، مدام
خوش نمازی می‌کنم، آری، بلی

(دیوان / ۵۸۱)

عبید زاکانی گوید:

ابر سقا رنگِ بُستان و چمن را، بین که باز
رخت‌ها چون صوفیان، هر دم نمازی می‌کند

(کلیات / ۶۳)

اما نانمازی و بی‌نماز به معنای ناپاک و بی‌طهارت، نیز آمده:
عطار گوید:

بار دیگر، عشق بازی می‌کنی
توبه‌ی بس نانمازی می‌کنی

(منطق الطیر / ۸۷)

[صفحه ۹۹]

مولانا گوید:

دور از خصلت ز فرهنگ ایاز
که پدید آید، نمازش بی‌نماز

(مثنوی، دفتر پنجم، ص ۹۷)

هم او گوید:

در قفس افتند زاغ و جغد و باز
جفت شد، در حبس پاک و بی نماز

(مثنوی، دفتر ششم، ص ۱۱۳)

نماز آمدن

سجده کردن و به دین کسی ایمان آوردن و در مقابل او به نماز ایستادن است.
نظامی گوید:

لاله به آتشگه راز، آمده
چون مغ و هندو، به نماز آمده

(دیوان / ۲۶۳)

مولانا گوید:

ای سلیمان! مسجد اقصی بساز
لشکر بلقیس، آمد در نماز

(مثنوی، دفتر چهارم، ص ۶۰)

شاه نعمت‌الله ولی گوید:

هر که ابروی یار ما را، دید

یافت محراب و، در نماز آمد

(دیوان / ۲۴۳)

[صفحه ۱۰۰]

حافظ گوید:

آفرین بر دل نرم تو، که از بهر ثواب
کشته‌ی غمزه‌ی خود را، به نماز آمده‌ای

(دیوان، غزل ۴۲۲)

ترکیبات دعایی در نماز

سوگند

این که در مکتب ما، نماز، مهم‌ترین و والاترین عبادت‌ها است و همواره از آن در مقام قَسَم و سوگند، یاد شده، در ادبیات فارسی، متجلی شده:

سعدی گوید:

به ذکر و فکر عبادت، به روح شیخ کبیر
به حق روزبهان و، به حق پنج نماز

(کلیات / ۷۲۶)

سلمان ساوجی گوید:

به نیازی که با خدا داری
که دلم، بیش از این، نیازاری

(دیوان / ۲۸۸)

نفرین

اخوان ثالث گوید:

کمرت را بزند حجّ و نماز
خَلْقی از جود تو، در رنج و نیاز

(تو را ای کهن بوم و بر... / ۲۳۶)

[صفحه ۱۰۱]

تجلی احکام شرعی و ارکان نماز در ادبیات فارسی

احکام شرعی

ادیبان و نویسندگان شریعت‌پسند فارسی، همواره به احکام شرعی نماز، توجه نموده‌اند و آن را به عنوان مقدمه و اصول صحت نماز دانسته‌اند و این موضوع در آثار آنان متجلی شده است. یکی از این احکام که همواره در اسلام، بحث‌انگیز بوده، مسأله‌ی مستی و شراب بوده است. در عرب پیش از اسلام، گویا اعراب، مقدار زیادی مشروب می‌خورده‌اند و در حالت مستی به رقص و پایکوبی می‌پرداخته‌اند و چون با این کار، مدتی خوشحال و سرحال می‌شدند، از آن به عنوان ابزاری برای خوشحالی و دوری از غم‌ها و مشکلات استفاده می‌کرده‌اند. با ظهور اسلام، پیامبر اکرم (ص) چون می‌دید اعراب، علاقه‌ی خاصی به شراب دارند؛ یکباره نمی‌توانست آن را بر آنان تحمیل کند؛ این شد که طبق آیه‌ای که خداوند بر پیامبر نازل کرد؛ فرمود که در هنگام مستی، نباید نماز بخوانید و بعدها به مرور زمان محدوده‌ی دایره تنگ‌تر شد و در زمانی مناسب، حکم تحریم شراب، صادر گردید. [۸].

سعدی گوید:

نماز مست، شریعت، روا نمی‌دارد

نماز من، که پذیرد، که روز و شب مستم؟

(کلیات / ۵۴۶)

[صفحه ۱۰۲]

سلیمان ساوجی گوید:

شکم به سان صراحی پر از حرام و، مُدام

سجود می‌کنم و، زان سجود، بیزارم

(دیوان / ۵۸۰)

مولانا گوید:

عجبا نماز مستان، تو بگو درست هست آن
که نداند او زمانی، نشناسد او مکانی

(غزلیات / ۵۳۴)

یکی دیگر از احکام نماز، وضو است که در حقیقت مقدمه‌ی اصلی و بخش مهمّ نماز است و در ادبیات فارسی، نماز بی‌وضو با انگیزه‌های ریایی، حرام شمرده شده است. وحشی بافقی گوید:

نیازی کز هوس خیزد، کدامش آبرو باشد
نیاز بلهوس، همچون نماز بی‌وضو باشد

(برگزیده‌ی دیوان / ۲۷)

کلیم کاشانی گوید:

این نماز بی‌وضویت، هم ز ترس مردم است
در جماعت، حاضری؛ تا بیشتر باشد گواه

(سبک هندی و کلیم کاشانی / ۱۹۰)

توجه به ذات پاک باری تعالی و حضور قلب در نماز همراه تواضع و فروتنی یکی دیگر از توجّهات به احکام و شرعیات نماز است که در متون ادب

فارسی، متجلی شده است. [۲].

عنصرالمعالی گوید: «و زینهار، ای پسر! که اندر نماز سبکی و استهزا نکنی بر ناتمامی رکوع و سجود و مطایبه کردن اندر نماز که این عادت، هلاک دین و دنیا بود.» [۳] (قابوس نامه / ۲۰)
صائب گوید:

مقبول نیست طاعت هر کس شکسته نیست
استاده را، ثواب نماز نشسته نیست

(دویست و یک غزل / ۱۰۴)

کمال الدین اسماعیل گوید:

چون به نماز آیی، آهسته باش
از چپ و از راست، چرا می روی؟

(شرح قصاید / ۳۰۲)

مولانا گوید:

چون حدّت کردی تو، ناگه در نماز
گویدت «سوی طهارت رو» بتاز

(مثنوی، دفتر سوّم، ص ۱۵۹)

یکی دیگر از شرایط نماز و احکام آن، رسیدن به سنّ تکلیف است. ناصر خسرو در همین زمینه گوید:

گفتم نماز ار چه، بر اطفال و مجانین
واجب نشود تا نشود عقل، مجبر؟

(شرح سی قصیده / ۷۷)

اما در خصوص احکام دیگر نماز، از ابوسعید ابوالخیر نقل شده: «از شیخ، سؤال کردند که ای شیخ! در نماز دست بر
کجا نهیم؟ شیخ ما گفت: دست بر دل و دل بر حق (جَلَّ و علا)»
(اسرار التَّوحید / ۲۴۰)

باز از وی نقل شده: «شیخ ما گفت: «که چون بنده، اندر نماز باز نگرَد حق (سبحانه و تعالی) گوید: «منگرا! به چه
می‌نگری؟ من بهتر از آنم؛ به من نگرا! چون بار دوم نگرَد، خداوند تعالی گوید: منگرا! به چه می‌نگری بزرگ‌تر و
عزیزتر از من! چون بار سیوم نگرَد، گوید: «برو نزدیک آن که به او می‌نگری.»»
(اسرار التَّوحید / ۲۳۸)

مولانا، در مثنوی حکایت گونه‌ای در خصوص گریه در نماز گوید:

آن یکی پرسید از مُفتی، به راز
گر کسی گرید، به نوحه در نماز

آن نماز او، عَجَب باطل شود؟
یا نمازش جایز و کامل بود؟

گفت: آب دیده، نامش بهر چیست؟
بنگری تا که چه دید او، و گریست؟

آب دیده، تا چه دید او از نهان؟

تا بدان شد، ز چشم خود، روان

[صفحه ۱۰۵]

آن جهان گردیده است پر نیاز
رونقی یابد، ز نوحه آن نماز

ور ز رنج بد آن گریه وز سوک
ریسمان سبکست و، هم بشکست دوک

(مثنوی، دفتر پنجم)

- [۱] طبق اصول فقهی، حکم دومی، حکم اول را منسوخ کرده؛ رجوع کنید به آشنایی با علوم اسلامی، ج ۳، اصول فقه و فقه، ص ۴۷.
- [۲] آیهی ۲۳۸ سورهی بقره در همین باره می‌فرماید: «حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطٰی وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِیْنَ» (باید در هر نماز، توجه کامل داشته باشید خصوص نماز وسطی و به اطاعت خدا، قیام کنید).
- [۳] اشاره به آیهی ۴ و ۵ سورهی ماعون: «فَوَیْلٌ لِّلْمَصَلِّیْنَ الَّذِیْنَهُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (پس وای بر آن نمازگزارانی که دل از یاد خدا، غافل دارند).

رکوع

رکوع یکی از ارکان نماز است. شاعران فارسی زبان، بهترین رکوع را این گونه معرفی کرده‌اند.
سنایی گوید:

چون گذشتی ز عالم تک و پوی
چشمه‌ی زندگانی، آن جا جوی

ای ز خود سیر گشته! جوع این است

وی دو تا از ندَم! رکوع این است

(حدیقه / ۲۱)

ناصر بخارایی گوید:

دو تا شدم به سلام و نهاده، رو بر خاک
نکرده بودم از این، خوب تر رکوع و سجود

(دیوان / ۲۷۷)

عطار نیشابوری گوید:

از تو گر انصاف آید در وجود
به ز عمری در رکوع و، در سجود

(منطق الطیر / ۱۴۸)

[صفحه ۱۰۶]

سجده و سجاده

سجده یعنی سر بر خاک نهادن، یکی از ارکان نماز است. سجده و سجّاده‌ی ریایی زاهدان، همواره در ادب فارسی، مورد انتقاد رندان تشنه لب [۱] می‌باشد.

حافظ گوید:

به می، سجّاده رنگین کُن، گرت پیر مغان گوید
که سالک، بی خبر نَبُود ز راه و رسم منزلها

(دیوان، غزل ۱)

ناصر بخارایی گوید:

خدمت پیر مغان، مذهب دیرینه‌ی ماست
سجده در پیش بتان، پیشه‌ی پیشینه‌ی ماست

(دیوان / ۱۸۹)

خاقانی گوید:

مرا سجده‌گه، بیت بنت العنب، به
که از بیت اُمّ القری می‌گریزم

(خاقانی / ۶۷)

سلیمان ساوجی گوید:

دو سه روز از سر سجّاده، برآئم سلمان!
که به عزم سفر کوی مغان، برخیزم

(دیوان / ۲۱۶)

[صفحه ۱۰۷]

باز گوید:

من خراب مسجد و افتاده‌ی سجّاده‌ام
می‌روم باشد که خود را، در خرابات افکنم

(دیوان / ۲۳۸)

شاه نعمت‌الله ولی می‌گوید:

خرقه‌ی خود را به می، سُستیم پاک
فارغ از تسبیح وز سجّاده‌ایم

(دیوان / ۴۶۴)

باز گوید:

از سر سجّاده‌ی ناموس، خوش برخاستیم
بر در میخانه، سرمستانه، بنشستیم باز

(دیوان / ۳۵۳)

امّا ناصر خسرو گوید:

کسی را بَرَد سجده، دانا که یزدان
گزیدستش از خَلق، مر رهبری را

(شرح سی قصیده / ۳۵)

اشتری اصفهانی گوید:

سجده پیش غیر حق، هرگز نمی‌باشد روا
جز خدای پاک، ما را هیچ مسجود نیست

(دیوان / ۱۵۶)

یکی دیگر از مواردی که در ادبیات فارسی در خصوص سجده کردن به چشم می‌خورد؛ سجده نکردن شیطان بر آدم است.

[صفحه ۱۰۸]

شیخ بهایی گوید:

ابلیس نشد ساجد و، مردود ابد شد
آن دم، که ملائک همه کردند سجودم

(کلیات / ۱۲۶)

نظامی گوید:

وانکه نااهل سجده شد، سرِ او
قفل بر قفل بسته شد، درِ او

(هفت پیکر / ۱۳)

اما سجده در برابر خداوند بی‌همتا، بهترین نمونه‌ی کرنش و تواضع است.
سیف فرغانی گوید:

گر درم داری با خلق کرم کن؛ زیرا
شرف نفس، به جودست و، کرامت به سجود

(برگزیده‌ی دیوان / ۳۸)

شاه نعمت‌الله ولی گوید:

دل، باز عزم کلبه‌ی مقصود می‌کند
جانم سجود حضرت معبود می‌کند

(دیوان / ۲۹۵)

ناصر خسرو گوید:

در مسجد، جای سجده را، بنگر
تا بر ننهی به خار، پیشانی

(شرح سی قصیده / ۱۳۷)

عطار نیشابوری نیز با اعتقاد به این مطلب که قبل از اینکه آفرینش آغاز شود؛

[صفحه ۱۰۹]

نور حضرت محمد، آفریده [۲] شده و ذات خداوندی را سجده می‌کرد، می‌گوید:

چو شد آن نور معظم، آشکار
در سجود افتاد، پیش کردگار

قرنها اندر سجود، افتاده بود
عمرها اندر رکوع، استاده بود

(منطق الطیر / ۱۶)

[۱] حافظ گوید:

رندان تشنه لب را، آبی نمی دهد کس

گویا ولی شناسان، رفتند از این ولایت.

[۲] اشاره به روایت: «أول ما خلق الله نوری (روحی)» اولین چیزی که پروردگار عالم آفریده، روح یا نور مصطفوی است و در واقع با این روایت،

حضرت محمد از نظر نور اولین آفریده بود و از نظر نوبت پیامبری، خاتم.

نماز و صنایع ادبی

تشبیه

یکی از پُرکاربردترین صنایع ادبی نماز، تشبیه ابروی کمانی یار به محراب می‌باشد. استاد خرّمشاهی در جلد اوّل حافظنامه در همین باره می‌گوید: «حافظ، تشبیه ابروی کمانی یار به محراب را (که غالباً طاقی قوس مانند در بالای آن دارد) از سنت شعر فارسی، گرفته است و بارها با طنز و تعریضی به نماز و با مناسبتی فراتر از تشبیه صرف، به کار برده است. حافظ گوید:

نماز، در خَم آن ابروان محرابی
کسی کند که به خون جگر، طهارت کرد

(دیوان، غزل ۱۳۱)

[صفحه ۱۱۰]

می ترسم از خرابی ایمان، که می برد
محراب ابروی تو، حضور نماز من

(دیوان، غزل ۴۰۰)

گر ببینم خَم ابروی چو محرابش، باز
سجده‌ی شکر کنم، وز پی شکرانه روم

(دیوان، غزل ۳۶۰)

حافظ ار در گوشه‌ی محراب می‌نالد، رواست
ای نصیحت‌گو! خدا را، آن خَم ابرو ببین

(دیوان، غزل ۴۰۲)

ناصر بخارایی گوید:

نرگس مست تو، در محراب ابرو، از چه روی
همچو زهاد حریص، اندر نماز افتاده است

(دیوان / ۱۹۴)

تا گزارد در خَم محراب ابرویت، نماز
آب چشمم، خرقه را هر شب، نمازی می‌کند

(دیوان / ۲۷۱)

ابرویش محراب شد، جان من، آمد در سجود
یر که بود آن سجده، چون خود ساجد و مسجود بود؟!

(دیوان / ۲۷۵)

سلمان ساوجی گوید:

تا دلم آورد، در محراب ابرویت، نماز

جامه‌ی جان را، به خون، هر دم نمازی می‌کند

(دیوان / ۹۷)

[صفحه ۱۱۱]

روی به محراب ابروان، داریم
بر زیان، ذکر دوست می‌رانیم

(دیوان / ۳۲۸)

رو، در خم محرابِ دو ابروی تو کردم
گفتم مگر این جا اثری هست دعا را؟!

(دیوان / ۳۶۶)

رویت آمد، قبله‌ی دل؛ ابرویت، محراب جان
اهل معنی را، برون زین قبله و محراب نیست

(دیوان / ۴۰)

شاه نعمت‌الله ولی گوید:

رو به هر جانب که آرم، قبله‌ی من روی اوست
ابرویش محراب می‌سازم، نمازی دیگر است

(دیوان / ۱۵۳)

هر که ابروی یار ما را، دید
یافت محراب و، در نماز آمد

(دیوان / ۲۴۳)

سعدی گوید:

زین سبب خَلق جهانند، مُریدِ سُخنم
که ریاضت‌کشِ محرابِ دو ابروی توام

(کلیات / ۵۴۵)

به نماز آمده، محرابِ دو ابروی تو، دید
دلش از دست ببردند و، به زَنار برفت

(کلیات / ۴۶۱)

[صفحه ۱۱۲]

محمدعلی ریاضی یزدی گوید:

خم ابروی تو، محراب نماز ملک است
که به هر گوشه، قعودی و قیامی دارد

(دیوان / ۱۵۶)

یکی دیگر از تشبیهات مربوط به نماز، تشبیه محبوب، ممدوح و یا ابروی یار به قبله و یا کلبه است. داراب افسر بختیاری یکی از شاعران توانای بختیاری، ممدوح خود(امام علی(ع)) را به قبله، مانند کرده است:

ای قبله‌ی عالم، که تو خود قبله‌ی مایی
دانیم که تو آئینه‌ی غیب‌نمایی

ای مظهر خلاق، تو دریای سخایی
دانم به قیامت چو به ما چهره‌نمایی

(دیوان / ۲۶)

سعدی گوید:

من از روی تو نخواهم به دیگری آورد
که زشت باشد هر روز قبله‌ی دیگرم

(کلیات / ۵۵۳)

ناصر بخارایی گوید:

قبله‌ی ما، خیال ابروی توست
ما بدان قبله می‌کنیم نماز

(دیوان / ۳۰۲)

سلمان ساوجی گوید:

رویت آمد، قبله‌ی دل؛ ابرویت، محراب جان
اهل معنی راه، برون زین قبله و محراب نیست

(دیوان / ۴۰)

عراقی گوید:

مرا که قبله، خَم ابروی بتان باشد
چه جای مسجد و محراب و زهد و طاعات است

(دیوان / ۹۸)

پروین اعتصامی گوید:

چنان رانی سخن زین توده‌ی گل
که گویی فارغی از کلبه‌ی دل

تو را چیزی برون از آب و گل نیست
مبارک کلبه‌ای، مانند دل نیست

(دیوان / ۱۹۲)

کسی که کلبه‌ی دل، پاک دارد

کجا ز آلودگی‌ها، باک دارد

(دیوان / ۱۹۳)

شاه نعمت‌الله ولی گوید:

دو طاق ابرویش مرا قبله‌نما شد
کردیم نمازی و نمازی که چه گویم

(دیوان / ۴۰۰)

[صفحه ۱۱۴]

اشتری اصفهانی گوید:

بر ماه جمال او، ملک بُرده سجود
چون ابروی او قبله‌ی ارباب دعاست

(دیوان / ۱۱۹)

استاد محمدعلی ریاضی یزدی گوید:

هلال ابروی او در نماز، قبله‌ی ماست
که رویِ شاهدِ ما، جلوه‌گاهِ حُسن خداست

(دیوان / ۱۴۷)

تلمیح

یکی دیگر از صنایع ادبی که در نماز به کار رفته؛ تلمیح است. شاعران و نویسندگان ما، همواره در متون خود با اشاره به عبارات و خصایل نیک بزرگان جلوه‌هایی از عظمت آنان را برای ما روشن نموده‌اند. یکی از این تلمیحات، تلمیح به این واقعه‌ی مهم است که حضرت علی(ع) در هنگام نماز خواندن، انگشتر با ارزش خود را به گدا می‌بخشد و با این کار در نماز، به خصلت گذشت و زکات همراه سایر عبادات توجه دارد. این موضوع در اشعار، شاعران فارسی زبان به خوبی متجلی شده است:

سعدی گوید:

شیر خدای و، صفدر میدان و، بحر جود
جان‌بخش در نماز و، جهان‌سوز در وغا

(کلّیات / ۷۰۲)

[صفحه ۱۱۵]

سلمان ساوجی گوید:

ور به طاعت گفت عیسی را، «و اوصانی الصلوة»
در «یقیمون الصلوة» آمد تو را از حق، ندا [۸].

(دیوان / ۳۲۴)

حمید سبزواری گوید:

من چون مدح گویم آن را که در نماز
بخشود بر فقیر نگین بهادرش

(دیوان / ۳۹۲)

استاد محمدعلی ریاضی یزدی گوید:

شهسوار «لا فتی» و تاجدار «انما»

فاتح خیبرگشا، بخشنده‌ی انگشتر است

(دیوان / ۸۳)

استاد شهریار نیز گوید:

برو ای گدای مسکین! در خانه‌ی علی (ع) زن

که نگین پادشاهی، دهد از کرم، گدا را

(دیوان، ج ۱، ص ۹۸)

مولانا نیز با تلمیح به این که بلال حبشی در اذان «حَیَّ» را «هَیَّ» می‌گفته و پیغمبر با همه‌ی این احوال او را به عنوان بهترین مؤذن خود می‌داند؛ می‌گوید:

[صفحه ۱۱۶]

آن بلال صدق، در بانگ نماز

«حَیَّ» را «هَیَّ» همی خواند از نیاز

(مثنوی، دفتر سوم، ص ۱۶)

عمّان سامانی نیز در تلمیحی به شب معراج و نماز خواندن پیامبر، گوید:

فرش را، هر شب، کشانیدی به عرش
عرش را، هر شب، نشانیدی به فرش

هر شب اندر مسجدالاقصی، به راز
مقتدای انبیا بُد، در نماز

هر شب، اندر سفره، آن شمع هُدی
بُد شریکش در غذا، دست خدا

(معراج نامه)

[۸] اشاره به آیه ۳ سوره بقره: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (آن کسانی که به جهان غیب، ایمان آوردند و نماز به پای دارند و از هر چه روزیشان کردیم؛ انفاق کنند).

غلو و مبالغه

عنصری، در مدح محمود غزنوی گوید:

اگر نماز کند، آه باشدش تکبیر
وگر گنه کند، آوخ بودش استغفار

(برگزیده‌ی دیوان / ۲۳)

سلمان ساوجی گوید:

قبله‌ی درگاه او را، می‌برد گردون نماز
پشت سیمین مهره‌اش زانروی روز و شب، دوتاست

(دیوان / ۴۴۹)

[صفحه ۱۱۷]

عراقی گوید:

به آب دیده، عراقی، وضو همی سازد
چو قامت تو بدید، آن گهی نماز کند

(دیوان، ص ۱۳۹)

عمّان سامانی گوید:

به خرگه تو، فلک را، همی رکوع و سجود
به درگه تو، ملک را، همی قعود و قیام

(گنجینه الاسرار / ۱۲۰)

نغمه‌ی حروف

سلمان ساوجی گوید

ای آن که تو طالب خدایی، به خود آ
از خود بطلب، کز تو جدا نیست، خدا

اوّل به خود آ، چون به خود آیی به خدا

کافرار نمایی، به خدایی خدا

(دیوان)

در این بیت حرف «خ» ۹ بار تکرار شد، ضمن این که بین کلمات جدا و خدا، جناس خط، وجود دارد.

استعاره

صائب با یک اضافهی استعاری مکنیه، در شعری زیبا گوید:

زهد بی کیفیت این زاهدان خشک را

هیچ برهانی، به از خمیازه‌ی محراب نیست

(دویست و یک غزل / ۱۰۲)

[صفحه ۱۱۸]

تشخیص

مهدی اخوان ثالث گوید:

چون درختی، اندر اقصای زمستانم

ریخته دیری است

هرچه بودم یاد و بودم مرگ

باد، با نرمک نسیمی چون نماز شعله‌ی بیمار لرزیدن

برگ چونان صخره‌ی کروی، نلرزیدن

(آخر شاهنامه / ۱۰۸)

نماز و دعا

دعا یکی از ارکان شریعت و طریقت است. در قرآن مجید، سخن از ذکر و دعا و توصیه به هر دو بسیار است. [۸].
اما این نکته که دعا در پایان نماز و یا همراه نماز خوانده شود همواره مورد نظر علما و دانشمندان اسلامی بوده است؛ گویا دست نیاز، در پایان نماز بلند کردن، صفا و لطفی دیگر دارد.
عطار گوید:

خواجه می‌گفت در وقت نماز
کای خدا! رحمت کن و کارم بساز

(منطق الطیر / ۱۱۵)

سعدی گوید:

دعا کن به شب، چون گدایان به سوز
اگر می‌کنی پادشاهی به روز

(کلیات / ۲۰۹)

[صفحه ۱۱۹]

باز گوید:

نبایدت که پریشان شود قواعد ملک
نگاه دار دل مردم از پریشانی

چنان که طایفه‌ای در پناه جاه تواند

تو در پناه دعا و نماز ایشانی

(کلیات / ۸۳۹)

حافظ گوید:

با دعای شب‌خیزان، ای شکر دهان! مستیز

در پناه یک اسم است، خاتم سلیمانی

(دیوان، غزل ۴۷۳)

[۱] «أَدْعُوْنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (بخوانید مرا، تا دعای شما را اجابت کنم) غافر / ۶۰.

نماز در فولکلور بختیاری

در این قسمت برای آشنایی با زبان شاکر و ثناگوی مردم دیاری از میهن مان؛ یعنی ایل بختیاری [۱] به بررسی چند نمونه از اشعار محلی و مناجات‌گونه‌ی شاعران این مرز و بوم می‌پردازیم تا نفوذ دین در میان اقوام مختلف ایرانی و اعتقادات راستین‌شان را به تماشا بنشینیم.

«ملاً زلفعلی بختیاری، قناعت و سازش مردم این دیار، با آنچه را خداوند به آن‌ها داده است به زبان لُری بختیاری این گونه بیان می‌کند:

کریم! شرگ [۲] و تکرار
کُم روزی هزاران بار

(دیوان / ۴۲)

[صفحه ۱۲۰]

همچنین داراب افسر بختیاری (شاعر نام‌آشنای این دیار)، در خداییه دیوانش به زبان محلی و دوست داشتنی آن چنان خودمانی با خداوند صحبت می‌کند که موجی از احساسات دینی و قلبی را بر می‌انگیزد:

ای که روزی همه خَلق، ز انبار تونه!
آسمون‌ها و زمین، کرده‌ی کردار تونه!

هر بنایی که بسازن، همه و بیرون ابوهه [۳]
غیر پابنده فقط گنبد دوآر تونه

(دیوان / ۱۴۷)

وی هم چنین در وصف کوه کلار، با اعتقاد به این که کوه در حال حرف زدن با آسمان‌ها در حالت مناجات‌گونه است؛ می‌گوید:

«سَر بُردی و نهادی به مِنه [۴] گردن چرخ
مِنه گوشِی چه اِگوی [۵] با فلک کج رفتار»

(دیوان / ۲۰۱)

[۱] ایل بختیاری، دارای دو شاخه به نام‌های هفت لنگ و چهار لنگ است که به عنوان بزرگ‌ترین ایل ایران، قسمت وسیعی از استان چهارمحال و بختیاری را در بر می‌گیرد.

[۲] شرگ: تغییر یافته همان شکر است.

[۳] اِبوهِه: می‌شود.

[۴] مِنه: داخل.

[۵] اِگوی: می‌گویی.

نماز در اشعار و ادبیات معاصر فارسی

مهدی اخوان ثالث در شعری گوید:

همان به، که سویس نیازی بریم
نیایش گرانه، نمازی بریم

نماز و نیایش، زلالت کند
صفا بخشد و، بی ملالت کند

[صفحه ۱۲۱]

برون از خود آی و، خداجوی باش
سپاسش گزار و، ثناگوی باش

از آن جا که او، نور تابنده است
وز آن جا که، جوینده یابنده است

خداخوی، آخر، خدایین شود
اگر راه جُستن، به آیین رَوَد

به بینندگان، آفریننده را

توان دید، بگشا دو بیننده را [۸]

مَنَش دیده‌ام، بارها در نماز!
ز چشمم سترده‌ست، اشک نیاز

نیوشانده از دیده‌ام، چشم و چهر
کشیده‌ست بر گیسویم، دستِ مهر

نمازش چه هشیار خوانم، چه مست
درین بی‌گمانم، که او هست، هست

خوش آن کس که چشم خدایین گشود
به درگاه او، جبهه بی‌شبهه، سود

(تو را ای کهن بوم و بر... / ۲۸۲)

شیخ بهایی در مثنوی نان و پنیر تمثیل در فصل «فی العلم الوحده» در شعری حکایت گونه در خصوص ترک نماز
گوید:

[صفحه ۱۲۲]

بی‌نمازی، با یکی از اهل راز
خواست گوید، علّت ترک نماز

گفت: هر وقتی که کردم قصد آن
آفتی آمد، به مالم ناگهان

و آن دگر گفتش: که من کردم نماز
مدّتی بسیار و، شب‌های دراز

تا برون آیم ز فقر و احتیاج
گیرد آن دکان و بازارم، رواج

حاصلی از وی توقع داشتم
چون نشد، یکبارگی بگذاشتم

این بود احوال جهّال، ای عزیز!
این بودشان، پایه‌ی قدر و تمیز

واجبی را در خیال، این گمراهان
کرده‌اند، از جهل خود، ممکن گمان

داده نسبت، بخل یا غفلت به وی
در مقابل، خویش را دانسته شیء

غیر ممکن، کی ز ممکن فرق کرد
آن که در دریای تشبیه است غرق؟

تا نشد اوصاف امکانیش، فهم
کی تواند دید کوتاه، دستِ وْهَم؟

ساحت عزّت، چه سان داند بری

از خلاء و بُعد جوهری؟

[صفحه ۱۲۳]

تا ندانسته است اعراض عدد

بر چه معنی، خواهدش گفتی احد؟

(کلیات / ۲۰۱)

اشتری اصفهانی هم عبادت در مسجد را، توصیه می‌کند:

رُودِ مردِ خدا، با پاکی پندار، در مسجد

که دارد حال دیگر، طاعت دادار، در مسجد

نهد از دوش جان خویش، تا بار ملامت را

رود اهل گنه، با ذکر استغفار، در مسجد

رُخِ اهل نیاز، آن جا به خاک آید، که می‌باشد

امیدِ ناامید و، داروی بیمار، در مسجد

وجودش، بر وجود پاک ربّ الکعبه پیوندد

رُود، هر کس که همچون حیدر کرّار، در مسجد

علی(ع) آن بنده‌ی پاک خدا، آن پاکی مطلق

که نبود سجده را، بی مهر او مقدار، در مسجد

در نیاریخت از شمشیر قهر و کین و ناپاکی

به ناحق، خون پاک سرور ابرار، در مسجد

به گوش آید ز گلبانگ اذان، آهنگ ماتمزا

چو مولی، شد شهید کینه‌ی اشرار، در مسجد

روا باشد که دائم، شیعیان باشند اشک‌افشان

از این غم «اشتری» افسرده و افکار، در مسجد

(دیوان / ۱۸۰ و ۱۸۱)

حضرت امام خمینی (ره) در شعری خود را از نماز و روزه‌ی ریایی فارغ

[صفحه ۱۲۴]

می‌داند:

ساقی! به روی من، در میخانه باز کن

از درس و، بحث و، زهد و، ریا، بی‌نیاز کن

تاری ز زلف خم خم خود، در رهم بنه

فارغ ز علم و، مسجد و، درس و، نماز کن

داوود وار، نغمه‌زنان ساغری بیار!

غافل ز درد جاه و نشیب و فراز کُن

بر چین حجاب از رُخ زیبا و زلف یار
بیگانه‌ام ز کعبه و مُلک حجاز کُن

لبریز کن از آن می صافی، سبوی من
دل از صفا، به سوی بُت ترکتاژ کُن

بیچاره گشته‌ام از غم هجر روی دوست
دعوت مرا به جام می چاره ساز کُن

(باده‌ی عشق / ۵۵)

حبیب‌الله چایچیان [۲] نیز در شعری با عنوان نماز می‌گوید:

باز، وقت نماز می‌آید

باز هنگام راز می‌آید

بانگ (حیَّ علی الصَّلوة) بلال

گویا از حجاز می‌آید

سائلان و نیازمندان را

وقت عرض نیاز می‌آید

بار عام است و، باب رحمت، باز

فرستی کارساز می‌آید

مؤمنان را نماز، معراج است
وقت پرواز، باز می آید

[صفحه ۱۲۵]

بندگان، تا به قرب حق برسند
لطف او، پیشواز می آید

تا قبول نماز، روز جزا
صاحبش سرفراز می آید

چون مجسم شود جمال نماز
شاهدی دلنواز می آید

یاد آن آخرین نماز حسین(ع)
با غمی جان گداز می آید

با نسیمی که آید از حرمش
عطر مهر نماز می آید

چون «حسان»! موقع نماز رسد
یاد من، این فراز می آید:

عَجِّلُوا بِالصَّلَاةِ، قَبْلَ الْفَوْتِ
عَجِّلُوا، بَهْرَ تَوْبِهِ، قَبْلَ الْمَوْتِ

(جاده‌ی سجّاده / ۵۱)

همایون علیدوستی نیز در شعری گوید:

شولای نور، بر تن ما می‌کند نماز
ما را، غریق مهر خدا می‌کند نماز

با بانگ پر صلابت قد قامت الصَّلَاةِ
ما را به کوی عشق، صدا می‌کند نماز

دل‌های خو گرفته به مرداب شرک را
سرچشمه‌ی خلوص و رضا می‌کند نماز

هر صبحدم، به روی خدا باوران خاک
درهای رحمت است که وا، می‌کند نماز

کُنْ تَکْبِيهَ بَرِ نَمَازِ، كِهْ دَر شَطِّ حَادِثَاتِ
ایمن، تو را، از موج بلا می‌کند نماز

بنگر به پیر عشق، که بر تخت احتضار
وقت سفر، چگونه ادا می‌کند نماز

آکنده از طنین عبور فرشته‌هاست
آن جا که بال نافله، وا می‌کند نماز

از بندهای وسوسه، طاووس روح را
در آسمان نور، رها می‌کند نماز

مردان راه را، ز جفا و وفای دوست
پیمانۀ نوش خوف و رجا، می‌کند نماز

با زانوی ادب چو نشینی، گه سلام
بر تو، سلام عشق و صفا می‌کند نماز

مقبول حق چو گشت نمازت، برای تو
صد قصر، در بهشت بنا می‌کند نماز

(جاده‌ی سجّاده / ۱۶)

مصطفی رحماندوست در شعر گلبنگ اذان گوید:

شب رفت و، سپیده آمد و، روز رسید
گلبنگ اذان، به آسمان‌ها پیچید

از شادی جابه‌جایی شب با روز
خورشید، دوباره روی گُل را بوسید

برخیز که راه صبح را، باز کنیم
تا شهر قشنگ نور، پرواز کنیم

تا خون نشسته بر بلندای شفق
برخیز که تا نماز، آغاز کنیم

(در قلمرو راز / ۵۷)

و در همین باره عبدالعظیم صاعدی نیز چنین می‌سراید:

[صفحه ۱۲۷]

درخت
کعبه‌ی پرندگان شده است
و موج‌ها
بال خود را به ابرها سپرده‌اند
نسیم
می‌لاد گُل‌ها را مست می‌رقصد؛
و آبخار
صبوری کوه را
به حافظه‌ی دریا می‌ریزد.
انگشتم می‌گوید:
ذره‌ای غبار

به آبی‌های سفال آسمان نیست

وقت نماز

وقت آسمانی شدن است!

(نام دیگر زمین / ۶۷)

محمدجواد محبت، با شنیدن بانگ نماز، همه را به نماز دعوت می‌کند:

ظهر است، اذان و بانگ تکبیر

دعوت ز خدای توست، بپذیر!

اکنون که رسید وقت دیدار

هر کار دگر، ز دست بگذار

با اهل خلوص، همنوا شو

حاضر به عبادت خدا شو

[صفحه ۱۲۸]

تا ظهر، تلاش و کار دنیا

اینک دو قدم، برای فردا

ای دوست! مگر تو را یقین نیست؟

دنیا، همه چیز اهل دین نیست

بشتاب! در بهشت باز است
ره‌توشه‌ی آخرت «نماز» است

(بوی بال فرشته / ۶۳ و ۶۴)

[۸] گویا این بیت به این صورت در جواب این شعر فردوسی است که می‌گوید:

«به بینندگان، آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را».
[۲] «حسان».

حکایات و نماز

عطار در حکایتی گوید:

خواجه رنگی را غلامی چُست بود
دست پاک از کار دنیا شُست بود

جمله‌ی شب، آن غلام پاکباز
تا به وقت صبح، می‌کردی نماز

خواجه گفتش: ای غلام کار کن!
شب چو برخیزی، مرا بیدار کن

تا وضو سازم، کُنم با تو نماز
آن غلام، او را جوابی داد باز

گر تو را دردیستی بیداری
روز و شب در کار نه بی‌کاری

هر که را این حسرت این درد نیست
خاک بر فرقش، که این کس مرد نیست

هر که را این درد دل، در هم سرشت
محو شد هم دوزخ او را، هم بهشت

(منطق الطیر / ۱۷۸)

و در حکایتی دیگر:

از نبی، درخواست مردی پُر نیاز
تا گزارد بر مصلای نماز

خواجه، دستوری نداد او را در آن
گفت ریگ و خاک گرمست این زمان

روی نه، بر خاک گرم و، خاک کوی
زانک هر مجروح را، داغی است روی

چون تو می بینی جراحت روح را
داغ نیکوتر بود، مجروح را

تا نیاری داغ دل این جایگاه
کی توان کردن، به سوی تو نگاه؟

داغ دل آور، که در میدان درد
اهل دل، از داغ بشناسند مرد

(منطق الطیر / ۶۷۹)

جامی هم در حکایتی گوید:

«واعظی بر بالای منبر، شعری از هرچه بی‌مزه‌تر خواند و ترویج آن را گفت: واللّه این را در اثنای نماز گفته‌ام شنیدم که یکی از مجلسیان می‌گفت: «شعری که در نماز گفته شده است چنین بی‌مزه است؛ نمازی را که در وی این شعر گفته باشد چه مزه بوده است؟»
(منتخب بهارستان جامی / ۴۴)

[صفحه ۱۳۰]

سنایی نیز در حکایتی زیبا گوید:

در اُحد، میر حیدر کرّار
یافت زخمی قوی، در آن پیکار

ماند پیکان تیر، در پایش
اقتضا کرد، آن زمان، رایش

که برون آرد از قدم، پیکان
که همان بود مر او را درمان

زود مرد جراحیش چو بدید
گفت باید به تیغ، باز برید

تا که پیکان، مگر پدید آید
بسته‌ی زخم را، کلید آید

هیچ طاقت نداشت با دم گاز
گفت بگذار، تا به وقت نماز

چون شد اندر نماز، حجّامش
ببرید آن لطیف اندامش

جمله پیکان، از او برون آورد
و او شده بی خبر، ز ناله و درد

چون برون آمد از نماز، علی
آن مر او را خوانده ولی

گفت کمتر شد آن الم چون ست؟
وز چه جای نماز پر خون ست؟

[صفحه ۱۳۱]

گفت با او، جمال عصر حسین
آن بر اولاد مصطفی شده زین

گفت چون در نماز رفتی تو
بر ایزد، فراز رفتی تو

کرد پیکان، برون ز تو، حجاج
باز، نا داده از نماز سلام

گفت: حیدر به خالق الاکبر
که مرا زین آلم نبود، خیر

ای شده در نماز بس معروف
به عبادت، بر کسان موصوف

این چنین کن نماز و شرح بدان
ور نه برخیز و ریش ملان

(گزیده‌ی اشعار / ۲۲)

سنایی در دیداری که با حکیم عمر خیّام، در نیشابور داشته، شعری را بر او قرائت می‌کند و طبعاً لحنی حکیمانه بر
گزیده است تا فیلسوف شاعر را از آگاهی‌های خویش بر معارف حکما، به ویژه فلاسفه‌ی یونان، خبردار می‌کند؛ به
خصوص در یکی از ابیات خطاب به حکیم می‌گوید:

تا کی از کاهل نمازی ای حکیم رخنه‌جوی!
همچو دونان، اعتقاد اهل یونان داشتن

(تازیانه‌های سلوک / ۱۶۸)

[صفحه ۱۳۲]

مولانا نیز در حکایتی گوید:

چار هندو، در یکی مسجد شدند
بهر طاعت، راکع و ساجد شدند

هر یکی، بر نیتی، تکبیر کرد
در نماز آمد، به مسکینی و، درد

مؤذن آمده از یکی لفظی بجست
کای مؤذن! بانگ کردی، وقت هست؟

گفت آن هندوی دیگر، از نیاز
هی! سخن گفתי و، باطل شد نماز

آن سیم گفت آن دوم را ای عمو!
چه زنی طعنه بر او بر خود را بگو!

آن چهارم گفت: حَمْدُ اللَّهِ که من
در نیفتادم به چه، چو آن سه تن

پس نماز هر چهاران شد تباه
عیب گویان، بیشتر گم کرده راه

(مثنوی، دفتر دوم، ص ۱۳۸)
در اسرار التوحید نیز آمده:

«یک روز در میهنه مؤذن، بانگ نماز گفت و قامت می‌گفت و نماز نزدیک بود که از وقت برود و شیخ از سرای بیرون نمی‌آمد به عادت هر روز، مؤذن چند کُرت به در سرای شیخ آمد و صلوۀ و قامت، آواز می‌داد تا نماز به آخر وقت کشید و شیخ بیرون آمد و مؤذن، قامت آورد و نماز بگزاردند و شیخ

[صفحه ۱۳۳]

بنشست. مشایخ و اصحاب، سؤال کردند که ای شیخ! چیز بود که امروز شیخ دیرتر بیرون آمد؟ شیخ گفت که: «دنیا، دست در دامن ما زده بود و می‌گفت که همه چیزها از تو نصیب یافتند، ما را از تو نصیبی می‌باید. بسیار کوشیدم و الحاح کردیم، دست از دامن ما نداشت. چون نماز از وقت بخواست رفت مفضل را در کار او کردیم تا دست از دامن ما برداشت و بعد از آن خواجه مفضل و فرزندان او را، دنیا دست داد و هیچ کس از فرزندان شیخ را دنیا، زیادت از کفاف نبودی.»

(اسرار التوحید / ۱۶۴)